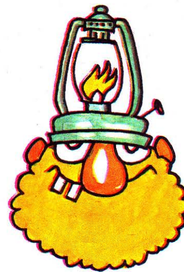


فانوس

سال اول ــ شماره یك

یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۸

قیمت فقط : ۵ تومان ناقابل !

«مصطفی چمران» تنها معاون نخست‌وزیر در جهان که مسلسل بدست گرفته است !

«اطلاعات»

قربان : اینها هم تنها نخست وزیرانی هستند که جون میدن برای مسلسل !

همراه با یك عکس اختصاصی از زد و خورد شاه سابق و ولیعهد سابق !


گروهی از هنرمندان ایرانی در خارج سرگردان شده‌اند . «جراید»
این خاک برسراگه میتونست تورو برگردونه که خودش برمی گشت !
تو همونی که میتونه ، منو برگردونه خونه ...

هفته نامه "فکاهی ــ انتقادی"
مدیر مسئول ــ رضا شمشادیان
زیر نظر . شورای نویسندگان

فانوس



"فانوس"نشریه‌ای است فکاهی که به هیچ‌حزب ــ دسته وگروه سیاسی ومذهبی بستگی ندارد .
محل اداره ــ خیابان‌مبارزان " روزولت سابق" ساختمان شماره ۲ ــ آپارتمان شماره ۱۰
تلفن ۸۲۹۹۷۱ . صندوق پستی ۱۹۴۷
چاپ . از " رایکا" تلفن ۳۹۲۶۰۸

ما نگوئیم بدومیل به ناحق نکنیم
جامه‌کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

انتشار یک مجله فکاهی در این شرایط حساس که جامعه دوران پس از انقلاب را می‌گذراند بسیار دشوار و در مواردی غیر ممکن است زیرا هنوزالتهابات متاثراز انقلاب فرو ننشسته‌است و چه بسا که یک شوخی ساده یا یک کاریکاتور صرفا " فکاهی به مذاق این و آن خوش نیاید و پیامدهای ناگواری‌را به همراه بیاورد . به‌این دلیل‌است‌که ما در ابتدای شروع کار تازه‌خود بی پروا و صمیمانه موضع خودمان را با شما خوانندگان گرامی و همه‌ی هموطنان عزیزمان در میان می‌گذاریم تانکته‌ای مبهم در روش و کاری که شروع کرده‌ایم باقی نماند .
فانوس "نشریه‌ای است صرفا " فکاهی و بدون هیچگونه‌وابستگی به احزاب ، دستجات وگروه های سیاسی و مذهبی .
مادروغپردازی ، جعل افکارو واقعیت ها ،گزافه گوئی ،آگراندیسمان‌کردن‌مسائل ،افترا ،تهمت زدن‌وازاین‌دست را ، مطرود می‌دانیم وصرفا " به واقعیت‌های موجود نظر داریم .
درنقل‌خبرها ،منابع‌خبری ما نشریات وجراید کشورو سایر وسائل ارتباط جمعی هستند و اگر سوژه‌ای ، کاریکاتوری‌و یا مضمونی بر اساس‌یک خبر منتشره دروسائل ارتباط جمعی‌کشور تهیه و چاپ‌کردیم‌دلیل‌برصحت آن خبر و یاتائید آن خبر از سوی ما نیست .

همکاران این نشریه از میان اشخاصی انتخاب شده‌اند که کوچکترین نکته مکتومی در زندگی مطبوعاتی خود ندارند و بلکه به دلیل نشر مطالب انتقادی در جراید حتی مورد غضب رژیم منفورگذشته نیز بوده‌اند . . . .
* جان‌کلام اینکه‌مانمی‌خواهیم برای‌خوانندگان ایجاد سلیقه نمائیم یا مبلغ طرز تفکر خاصی باشیم .
هدف‌ماآنست‌که در خطی مردمی و آنچه‌مردم خواهان آن هستندگام برداریم و در این راه چشم براه کمک‌های فکری و راهنمائی های شما هستیم .
این شماره از "فانوس" عاری از نقص نیست و به‌همین‌دلیل‌است که از شما میخواهیم نقائص کارمان رایادآورشوید . "فانوس" را بخوانید و خود را تنها خواننده‌ما ندانید بلکه هرکس که فانوس را می‌خواند و در زمینه‌های مختلف طنز و کاریکاتور ذوقی دارد همکار ماست و ما این‌همکاری‌را به جان و دل می‌خریم این‌است که‌درهمین‌جاازهمه‌ی شما عزیزان برای‌همکاری با مجله‌ای که‌به خودتان تعلق دارد دعوت‌به عمل آوریم و منتظر مطالب‌طنز ــ اشعارفکاهی و کاریکاتورهای شما هستیم .

اسکندر دلدم

روی جلد : مصطفی چمران

دکتر " مصطفی چمران " معاون نخست‌وزیر به نوشته‌ی روزنامه اطلاعات تنها معاون نخست وزیر در جهان است که مسلسل‌به دست گرفته . . .
خبر روزنامه اطلاعات سوژه‌ای شدبرای‌روی‌جلداین‌شماره فانوس .
" چمران " با فداکاری و مجاهدت تا پایان جان در کردستان از خود اسطوره‌ای بر جا نهاد که‌یادش در دل هر ایرانی و نامش در تاریخ جمهوری اسلامی ایران بعنوان قهرمان ملی ثبت خواهد شد .



پشت جلد :

" قطب زاده " را خبر سازترین چهره‌پس ازانقلاب‌لقب داده‌اند .
قاطعیت‌را ازخصوصیات " قطب زاده "میدانند .اونخستین ساعات تصدی‌اش به‌صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران بیشترین انتقاد ها متوجه‌اش‌بوده‌است. خودش‌میگوید. ازانتقاد سازنده‌دلگیر نمی‌شوم اما بین انتقادو افترا فرق می‌گذارم .
با توجه به این خصوصیات قطب زاده است که پشت جلد این هفته فانوس را به او اختصاص داده‌ایم.

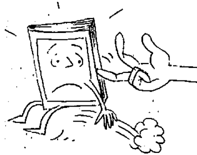
• فقط طنز نویس ها بخوانند ...

از روزی که تصمیم به‌انتشاراین‌مجله‌گرفتیم دربدردنبال‌دوستان‌قدیمی و طنز نویسان‌عزیزی‌هستیم‌که‌قبلا " افتخار همکاری آنها را داشته‌ایم هرچه سراغ شماره تلفن دوستان را گرفتیم گفتند تلفن ندارند ! آدرس منزلشان را خواستیم گفتند صاحبخانه بیرونشان کرده و رفتند بنیاد مستضعفین خانه بگیرند این‌بودکه‌بادست و پای بسته از اینورواونورمطالبی جمع آوری کردیم تا بتوانیم اولین شماره مجله‌امان را انتشاردهیم و ضمن آن شماره تلفن‌خودمان را هم بنویسیم‌تادوستان تماس بگیرند ما هم چای را دم کنیم و قرار بگذاریم تا ضمن خوردن یک استکان‌چای خانگی ا برنامه همکاری آینده‌امان را تنظیم نمائیم . مخلص از صبح الا طلوع تا بوق سگ منتظر تلفن‌های شما هستم .

(شماره تلفن را یادداشت کنید . ۸۲۹۹۷۱)

اسکندر دلدم

انگولک به جراید



اطلاعات :

مثلث شوم اسرائیل ـ شاه مخلوع و زاهدی برای آتش‌افروزی در ایران .

فانوس:

و مثلث مبارک رهبری ـ ملت و ارتش برای آتش‌نشانی در ایران .

اطلاعات:

الیزابت تایلور علیه انقلاب ایران توطئه میکند .

فانوس:

اینو میگن ضد انقلابی واقعی .

کیهان:

وزیر نیروی کابینه آموزگار دستگیر شد .

فانوس:

مگر کابینه آموزگار "نیرو" هم داشت؟

کیهان :

اسناد جمع‌آوری شده درباره ساواکی‌ها و سرسپردگان رژیم سابق در یک برنامه تلویزیونی اعلام میشوند .

فانوس:

به این ترتیب احتیاج به یک سریال طولانی است .

کیهان:

۶۰۰ تن برنج و ۲۰۰ تن روغن نباتی هر هفته در تهران توزیع میشود .

فانوس:

و به این ترتیب نان محتکران می‌افتد توی روغن .

کیهان:

به خاطر روزی زن وفرزندانم وارد ساواک شدم .

فانوس :

... تا روزی خانواده‌های دیگر را قطع کنی .

ایران تریبون:

ما عضو حزب باد نیستیم .

فانوس:

عیبی نداره ، عوضش تا دلت بخواد دیگران عضوش هستند .

ایران تریبیون :

شاپور بختیار دولت آزاد تشکیل میدهد .

فانوس:

البته ، در رویا .

واشنگتن پست .

کردستان صحنه برادرکشی شد .

فانوس:

چشم شما روشن .

بامداد:

فروهر گفت اگر خدمتگزار صدیقی نباشم کنار میروم .

فانوس:

یعنی باید به فکر وزیر دیگری برای وزارت کار باشیم .

بامداد

قطب‌زاده گفت گروهی از نشریات توقیف شده آزاد میشوند .

فانوس

و لابد دوباره تعطیل .

کیهان .

دولت برای خانواده شهدا خانه میسازد .

فانوس .

رفتم که شهید شوم .

جمهوری اسلامی .

در مهاباد دانشگاه تاسیس میشود .

فانوس

حتما "عزالدین حسینی" هم استادشان است .

بامداد :

برداشت محصول توتون شمال آغاز شد .

فانوس .

قابل توجه خرمن سوزها ...

" ا ـ د ـ انگولکچی "

اگر دولت بازرگان کنار برود

دولت موقت جمهوری اسلامی مسلما " پس از انتخابات ریاست جمهوری کنار خواهد رفت . حالا فرض کنیم دولت بازرگان کنار رفته و اعضای دولت دنبال کارهای دیگری رفته‌اند . ببینیم پس از ازکناررفتن دولت بازرگان هر یک از اعضای هیئت دولت چکاره خواهد شد .

* "بازرگان "کتاب‌های فکاهی مینویسد .
* دکتر "یزدی" کلاس زبان انگلیسی باز می‌کند .
* " صادق طباطبائی " شومن تلویزیون میشود .
* و " قطب‌زاده " هم شورای موسس اخراجیون از تلویزیون را تشکیل میدهد .

● نکته :

اگر انتقاد دشمنانم نبود، تشویق دوستان گمراهم میکرد .

"مولیر"

○ صف به صف در!

این روزها اگر از مقابل سفارت ایالات متحدهٔ حقوق بشر (!) یعنی آمریکا بگذرید ، چشمتان از مشاهدهٔ خیل عظیم جوانان غیورکشور که برای تحصیل راهی ینگهٔ دنیا هستند ، گشاد می‌شود !

با این تفاصیل به همان نسبت که صف مشتاقان تحصیل در خارج درازتر می‌شود ، صف تحصیلکرده‌های خارج که برای پیدا ـ کردن کار به ایران آمده‌اند نیز ، طویلتر می‌گردد . بنا بر این نتیجه می‌گیریم که: اون صف به این صف در !

" ایراد گیر "

بخیه به آبدوغ!



مظلومیت بازرگان...

صادق طباطبائی سخنگوی دولت در یکی از مصاحبه‌های اخیر خود گفته‌بودکه دولت بازرگان مظلوم‌ترین دولت تاریخ است.

ـ با توجه به اینکه مظلومیت در برابر ظالم و سکوت مظلوم در برابر ظالم طبق احکام اسلامی گناه است بنابراین دولت مظلوم بازرگان به دلیل عدم قاطعیت در برابر ضدانقلابیون ظالم به نظر نگارنده علاوه‌بر مظلومیت گناهکارترین دولت نیز میباشد.

" گاومش حسن"

صدور تکنولژی...

یونایتدپرس گزارش داده بود که آمریکائیها با مقامات چینی توافق کرده‌اند تا به پیشرفت صنعتی چین کمک کرده و به این کشور تکنولژی صادر کنند.

نمیدانم چرا با خواندن این خبردلم به حال چینی‌های چشم بادامی ریشریش شد. زیرا آمریکائیها در طول برقراری رژیم گذشته به‌صنعتی شدن ایران هم کمک‌های آنچنانی کردند و به صدور تکنولژی که همانا صنایع وابسته و استعماری بود اقدام نمودند که نتیجه‌اش هم همین بلبشوی فعلی جامعه به اصطلاح صنعتی ایران است.

بهرحال عنقریب است که چین نیز به عقوبتی که ایران گرفتارش شد دچارشود.

" هوشنگی "

اسکناسهای شاه رو سیاه!

"بامداد" خبر داده‌بود که اسکناسهای شاه روسیاه به جریان افتاده است با گرانی و تورم موجود که از رژیم گذشته برایمان به ارث مانده است و در همان زمان که شاه در ایران بود و هنوز اینچنین روسیاه نشده بود اسکناس‌هایش ارزشی نداشت تا چه برسد به اسکناس‌های شاه روسیاه که این روزها به جریان افتاده است.

" طاغوت"

اضافه

کارمند اولی ـ اضافات ما رو دادن بجز یکیش رو.

کارمند دومی ـ کدوم یکیش رو.

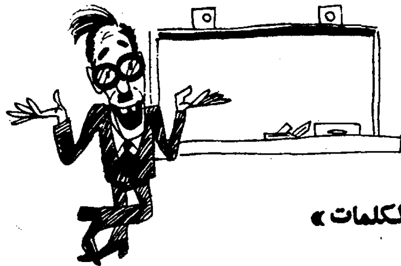
کارمند اولی ـ اضافه خواب!

" بهروز"

جوک صهیونیستی

یک انگلیسی و یک اسرائیلی درهواپیما با هم همسفر شده بودند. اسرائیلی به طعنه و با کنایه از انگلیسی‌ها بد گوئی میکرد و می‌گفت. شما انگلیسی‌ها آنقدر خودخواه و خودپسند هستید که فقط خودتانرا قبول داریدو همه‌اش به‌خودتان چسبیده‌اید در صورتیکه ما اسرائیلی‌ها با مملکت‌های دیگر هم مخلوط شده‌ایم و با همه رابطه داریم. با آمریکائی، با مصری، با آفریقای جنوبی...

انگلیسی با خونسردی سری خاراند و گفت. بله، علم ثابت کرده است هرکسی از مادرش ارث می‌برد.



تدریس زبان فارسی «المعانی فی‌الکلمات»

* چهار جاسوس اسرائیلی در ایران دستگیر شدند.

ـ یعنی جاسوس‌های اسرائیلی در ایران زیادهستند که ۴ تای آنها بدشانسی آورده و دستگیر شده‌اند.

* پدر پالیزبان دستگیر شد.

ـ یعنی پالیزبان پدرش درآمده و خودش خبر ندارد.

× الیزابت تایلور علیه انقلاب ایران توطئه می‌کند.

ـ یعنی الیزابت تایلور هم در ایران منافعی داشته و ما نمی‌دانستیم.

* اردشیر زاهدی به مرز ایران و عراق آمد.

ـ یعنی اینکه آقای زاهدی هم انحرافات اخلاقی داشته و ما نمی‌دانستیم.

* قاسملو به کارتر نامه نوشت.

ـ یعنی اینکه کارتر خط قاسملو را میخونده و ما نمی‌دونستیم.

* هنرمندان ایرانی به‌آمریکا رفته‌اند.

ـ یعنی اینکه " اویسی " و "ازهاری" هم هنرمند بوده‌اند.

* شاه‌سابق خیال‌ترک مکزیک‌راندارد.

ـ یعنی اینکه‌جای دیگه راهش نمیدهند که برود.

* رابطه ریال با دلار قطع میشود.

ـ یعنی انشاءالله رابطه ایران هم با استعمار قطع خواهد شد.



مصاحبهٔ یك (منافق) باقطب‌زاده

منافق ــ آقای قطب زاده حقیقت داره که میگویند در تلویزیون سانسور وجود دارد ؟

قطب زاده ــ خیر!

منافق ــ ولی حقیقت دارد ..

قطب زاده ــ از کجا این‌حرفو می‌زنی

منافق ــ برای اینکه برنامه تلویزیونی خودمنو سانسور کرده بودین!

قطب زاده ــ چطور این حرفومی‌زنی ؟

منافق ــ برای اینکه من در برنامه قبلی دوسه تا سرفه کرده بود ولی در موقع پخش دیدم که آنها را سانسور کرده و از نوار درآورده اید !

درشیرینی فروشی

مشتری: آقا قطاب دارید؟

شیرینی فروش: نخیر...

مشتری. پشمک یزدی چطور ؟

شیرینی فروش: اونم نداریم نمی‌دونم کدوم بازرگانی بوده‌که‌همه‌را خریده‌واحتکار کرده !!

در دادگاه انقلاب ...

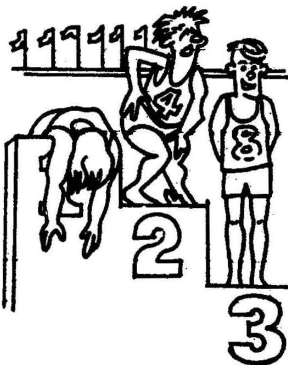
قاضی به ضد انقلابی روکرد و گفت .

میدونی اگر دروغ بگوئی چه‌سرنوشتی داری؟

ضدانقلابی جوابداد . بله ، میبرنم جهنم .

قاضی ادامه‌داد : واگر راست بگوئی چطور؟

ضدانقلابی گفت : آنوقت تیربارانم میکنند.



✱ بدون شرح!

عکس اختصاصی
از زد و خورد شاه و ولیعهد سابق



(برای رعایت عفت عمومی) قسمتی از بدن شاه سابق و ولیعهد سابق پوشانده شده است .

"سیا" نوسازی میشود .   "جراید"

سیا

از رئیس "سیا" خود "ترنر"
به جناب رئیس مان "کارتر"

با درود و سلام داغ و ولـــرم
شده‌ام من به کار خود دلگرم

دهم اکنون گزارشات جدید
محرمانه برای کاخ سفید

بود اوضاع ما کمی در هم
در گذشته ، ولی شده سرهم

یافت پایان چو کار نوسازی
حاضرم بنده بهر هر بازی

بازی کودتا و جنگ و گریز
بازی‌شورش و بپاش و بریز

همه آماده‌اند ماموران
بهر رفتن به جانب ایران

همگی شان زرنگ و جلد و زبل
مرد یا زن ، ز خوشگل و بد گل

کرده‌ام من پیاده طرح نوین
ضد روسیه و مخالف چین

تر بیت کرده‌ام دوصدجاسوس
آدم و گاو و شیرو مرغ و خروس

به شما میدهیم قول شرف
باز آریم نفت رفته ز کف

قول مردانه میدهم بنده
" گاف " کمتر کنم در آینده

گوش مامور ما دگر شنواست
هر کجا حرف و صحبت وتحواست

میکروفن کار می‌گذارم من
بعد از این ماهرانه در ارزن

بعد ازاین نوکران خاص‌سیا
سعی دارند بر رضای شما

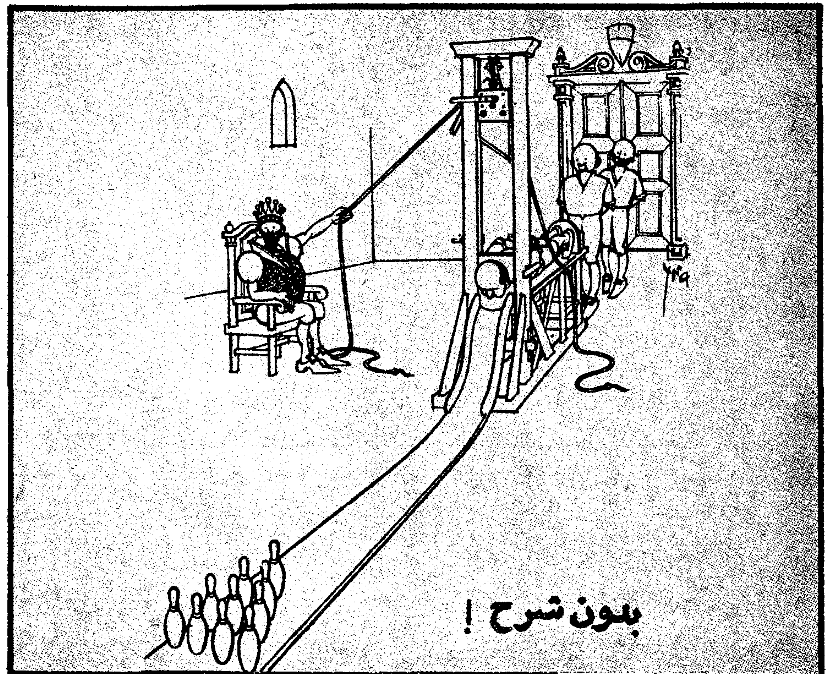
میکشم‌من به سمت ویرانی
انقلابی که کرده ایرانی

این سیا ، آن سیای سابق‌نیست
که شما گفته‌اید لایق نیست

لایق خدمتیم‌ما پس از این
میگی نه ، باز کن چشاتو ببین

با به خدمت گرفتن "ولیان"
بهره‌گیری ز شخص " پالیزبان "

هست پیروزی شما نزدیک
کم بترس از سیا بیا نزدیک



از سخنان گهربار شعبان‌بی مخ در دوران طاغوت !
مورچه‌ها شاه دارن ، ما نداشته باشیم ؟!



تازه به دوران رسیده ..

دارند فیس و بادو مغروری ، نگفتـــی
وای از گروه تازه بدوران رسیده هـــا
افتد اگر که در کف زنگی مست ، تیغ
زان به که پول ، درکف ثروت ندیدها



● این ستون جدی است:

آیا میدانید؟!

*آیا میدانید
یکی از احزاب خلق الساعه‌ای که بعد از جنگ بین‌الملل دوم در ایران بوجود آمد حزب دمکرات برهبری قوام السلطنه بود.
*آیا میدانید
که احمد قوام ملقب به قوام السلطنه چندبار در ایران نخست‌وزیر شد که در هربار مواجه با آشوبهای فراوان شد و او هم بیرحمانه دستور سرکوب مردم را داد.
*آیا میدانید
که همین حزب دمکرات دست به تشکیل متینگ ها و راه پیمائی‌های عظیمی زد.
*آیا میدانید
که همین احمد قوام یکبار بکمک حزب توده کابینه مؤتلفه‌ای تشکیل داد.
*آیا میدانید
که ملک الشعراء بهار یکبار وزیر فرهنگ کابینه مرتجع احمد قوام شد.
*آیا میدانید
بعد از جنگ بین الملل دوم و حکومت رضاخان چند نفر از گروه ۵۳ نفر دکتر ارانی از حزب توده بریدند که یکی از آنها نامش خلیل ملکی و دیگری انورخامه‌ای بود.
*آیا میدانید
این دو نفر هرکدام در وزنامه‌ای جداگانه دست به تبلیغ ایدئولوژی خود و افشاگری در مورد حزب توده زدند.
*آیا میدانید
که خلیل ملکی بعدها در کنفرانس بین‌الملل سوسیالیستها در اروپا گفت اصولاً" سوسیالیسم یک پدیده اقتصادی است
*آیا میدانید
که رضا خان در ایران اصولاً" فئودالهائی را سرکوب کرد که مخالف سیاست انگلیس در ایران بودند.
*آیا میدانید
یکی از فئودالهائی که مورد احترام رضاخان بود شوکت الملک علم پدر امیر اسداله علم وزیر دربار طاغوت بود که پدر و پسر تبعه دولت انگلیس بودند.
*آیا میدانید
یکی از کسانیکه همیشه دولت انگلیس کشتی‌هایش در خلیج فارس مجبور بودند به محض ورود یک کیسه لیره انگلیس باو باج بدهد شیخ خزعل بود که بوسیله رضاخان به تهران آورده شد و در تهران در خیابان ژاله تحت نظر قرار گرفت
*آیا میدانید
که شیخ خزعل یکبار رضاخان را به جنوب دعوت کرد و رضاخان بعداً" او را برای یکهفته به تهران دعوت کرد و پسر شیخ خزعل بپدرش توصیه کرد که رضاخان به‌چیزی پایبند نیست فریب او را نخور و به تهران نرو و او آمد و گرفتار شد.
*آیا میدانید
آنچه که خزعل بسرش آمد او قبلاً" به‌سر برادرش نزعل آورده بود.
*آیا میدانید
یکی از کسانیکه رضاخان در دوره حکومتش او را ترور کرد میرزاده عشقی شاعر میهنی بود که اگر زنده میماند یکی از چهره‌های درخشان ادبیات معاصر ایران میشد.
*آیا میدانید
منزل میرزاده عشقی نزدیک دروازه دولت بود که قبلاً" عشقی بخاطر اطلاعی که از ترورش به او داده بودند از منزل خارج نمیشد و تا روزی که اورا ترور کرد ماموری بدرب منزل او میرود و میگوید نامه‌ای دارم و باید با دست خود به او بدهم بنابراین عشقی خود برای گرفتن نامه میرود و ترور میشود.

*آیا میدانید
ذوب آهن ایران داری ۷۰ هزار کارمند و کارگر است.
*آیا میدانید
که ظرفیت ذوب آهن ایران ۶۰۰ هزارتن میباشد که با این ظرفیت در هر جای دنیا فقط چهارهزار کارگر و کارمند کافی است.
*آیا میدانید
آهن ذوب آهن ایران حدود کیلوئی ۷۰ ریال برای ذوب آهن تمام میشود.
*آیا میدانید
که بزرگترین حزب کمونیست جهان حزب کمونیست اندونزی بود که با کودتای سوهارتو بکمک سیای آمریکا و با توافق کامل ابر قدرتها بشدت سرکوب شد.
*آیا میدانید
اولین کسی که در تاریخ سازمان ملل متحد گفت این سازمان بدرد هیچکاری نمیخورد ونمایندهاش را از آنجا خواست دکتر احمد سوکارنو رهبر مردم اندونزی بود
*آیا میدانید
که سازمان ملل متحد بارها ضعف و عجز خود را بوسیله دبیر کل خود اعلام کرده است.
*آیا میدانید
سرمایه‌داران آمریکا در اغلب شرکتهای ژاپنی و آلمانی سهامدار اصلی هستند.
*آیا میدانید
مبارزات اصلی چریکهای ایتالیا برسر شرکتهای چند ملیتی است که ملت ایتالیا را بنفع امریکا استثمار میکند.
*آیا میدانید
که شرکتهای چند ملیتی جدیدترین نوع نفوذ و استثمار ملل فقیر است.
*آیا میدانید
که محمدرضا پهلوی یکی از کارهای احمقانه‌اش خرید سهام عمده شرکت نفت پان آمریکن بدون حق مدیریت بود.
*آیا میدانید
یکی دیگر از کارهای مشعشعانه‌اش خرید سهام کارخانجات نزدیک بتعطیل و ورشکستگی صنایع کروپ آلمان بود.
*آیا میدانید
عاقد قرارداد کنسرسیوم دکتر علی امینی وزیر دارائی کابینه سرلشکر کودتاچی زاهدی بود.
*آیا میدانید
هنگام عقد قرار داد بعداً" شایع شده که علی امینی یک چک پنج ملیون دلاری بنام خود از شرکتهای کنسرسیوم دریافت کرده است و وقتی محمدرضا خبردار شد او را مغضوب خود قرار داد
*آیا میدانید
بطوریکه شایع بود علی امینی عضو حزب دمکرات آمریکا بوده است.

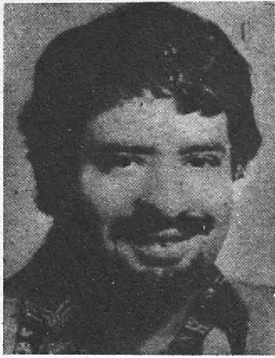
*آیا میدانید
سناتورهائیکه در مجلس سنا با قرارداد کنسرسیوم مخالفت کردند سناتور ابوالفضل لسانی سناتور دیوان بیگی سناتور شریف امامی بودند که هر سه خیلی خوب حق مطلب را ادا کردند و بعداً" همان شریف امامی را محمد رضا پهلوی خیلی ارزان خرید و خیلی گران فروخت ودیدیم که یکی از سرمداران رژیم از آب در آمد.

میگویند از سقراط میپرسیدند:
ـ بعقیده تو کدام بهتر است؟ آدم ازدواج کند یا مجرد بماند و فیلسوف بزرگ سری تکان داده گفت: نتیجه در هر دو حال پشیمانی است!

بعضی‌ها بقدری بدشانس هستند که اگر مغازهٔ کلاه فروشی هم باز کنند، خلایق بدون سر بدنیا می‌آیند!

زی‌زی ـ شوهرم توی‌خواب مرتب حرف میزنه.
فی فی: چرا توی خواب؟
زی زی ـ چون دربیداری بهش مهلت نمیدم!

آدم فضول...



از : هادی خرسندی

علماءآداب معاشرت قوانینی برای آن در نظرگرفته‌اند که رعایت آنها توسط خوانندگان " فانوس" و حتی خوانندگان سایرمطبوعات لازم است. اینک آن قوانین.

۱ ــ هنگام معرفی دو نفر به همدیگر، اول نفرکوچکتررابه بزرگتر معرفی کنید. مثال. " معرفی میکنم، علی کوچیکه. ایشان هم آقای مرتضی خرسه، " بعد آنهارا تشویق کنیدکه باهمدیگردست بدهندا اگرندادند، دستهایشان را بگیرید و توی دست هم بگذارید و به جان مادرشان قسم بدهیدکه با هم دست بدهند. ضمنا "مواظب باشید که " مرتضی خرسه " دست "علی وچیکهٔ را زیاد فشار ندهد.

۲ ــ هنگام معرفی یک خانم و یک آقا، اول باید آقا رامعرفی کنید.

مثال. "معرفی می‌کنم، آقای... ببخشید اسمتون چی بود؟ ... آهان، آقای نصف جهان.... ایشان هم خانم ... خانم. .. خانم ... معذرت می‌خوام، اسمتون یادم رفت ..." به این ترتیب شما بعد از مدتی، این دونفر را به هم معرفی می کنید. آنوقت نوبت به خودتان می‌رسدو باید خودتان راهم به آن دو نفر معرفی کنید! بنا بر این خیلی راحت بگوئید. " من هم یک آدم فضولی هستم که داشتم از اینجا رد می‌شدم گفتم بهتر است شما دوتا را بهم معرفی کنم! "

۳ ــ هنگام پائین آمدن از پله، آقایان باید جلوتر از خانم‌ها بروند، هنگام بالا رفتن، برعکس است، اول باید خانم برود. ظاهرا " حکمت قضیه در این که اگرخانم‌ها به علت ناجوری پاشنه کفشان، پایشان لغزید و خدای نکرده افتادند، آقایان آنها را بگیرند. اما واقعیت این است که با این خانه‌های بساز و بفروشی که مرتب سقفش پائین می‌آید، آقایان ترجیح میدهند اول خانم‌ها را بفرستند بالا و موقع بیرون رفتن هم، بهتر می بینند اول خودشان از پله‌ها بروند پائین وزودتر بزنند به چاکا

۴ــ هنگام غذاخوردن، بایدحتما " دستمال سفید مخصوص را به عنوان پیشبند، روی پایتان بیندازید و برای اینکه سر نخورد و پائین نیفتد، گوشه‌آنرا به کمر لباس خود گیر بدهید و با خیال راحت غذایتان را بخورید، اگر هنگام برگشتن به منزل سر چهار راه پهلوی متوجه شدید که مردم با تعجب شما را نگاه می‌کنند، مطمئن باشید که یادتان رفته دستمال را از خود جدا کنید!

۵ ــ هنگامیکه لقمه در دهان دارید حرف نزنید، اینجور مواقع اگر حرف واجبی به نظرتان رسید، بلافاصله قاشق خالی‌را در دهان‌فروبرده، لقمه‌را توسط قاشق ازدهان بیرون‌آورده‌ووقتی‌حرفتان تمام شد دوباره آنرا ببلعید!

۶ــ درمیهمانی‌های‌رسمی‌ومجلل، آدامس خود را یواشکی گوشه بشقاب نگذارید، چونکه ممکن است یکی از میهمانان عالی رتبه و باشخصیت مجلس متوجه عمل شما بشود و بعد از شام، آدامس شما را بردارد و به دهان بیندازد و هیچگونه مدرکی‌هم نداشته باشید. بنا بر این بهتر است قبل از شروع غذا، آدامس خود را از دهان در آورده، با دو انگشت سردست بگیرید وبا صدای بلند بگوئید: " خانم‌ها، آقایان من آدامسمو میذارمش گوشه بشقاب. جون مادرتون اگه برش دارین! "

۷ــ اگر شما مرد جوانی هستید و در خارج از کشور زندگی می‌کنید! در یک مجلس میهمانی، وقتی‌میخواهیداز خانمی تقاضای رقص بکنید و آن خانم شوهر دارد، اول باید رضایت شوهر او را جلب کنید. بنا بر این با ادب جلو بروید و به شوهر او بگوئید. " اجازه‌می‌فرمائید اول یک مقدار با خودتان برقصم، تا رضایتتان جلب شود؟! " اگر جواب مثبت بود می‌توانید عجالتا "باا‌وبرقصید، در حین‌رقص‌احتمالا" خودش در گوشی به شما خواهد گفت که خانم مورد نظر شما، عیال ایشان نیست‌و ایشان اصلا " زن ندارد!

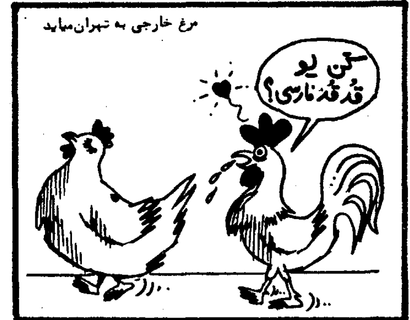
۸ ــ هیچوقت‌موقع دست دادن با کسی، دست چپ خود را دراز نکنید، این عمل نشانه این است که شما برای طرف مقابل ارزش زیادی قائل نیستید!

۹ ــ هنگام کشیدن غذا برای میهمانان، همیشه اول از خانم‌ها شروع کنیدو برای آنها غذا بکشید، اگر غذا برای آقایان نماند. برایشان املت " درست کنید.

۱۰ــ آقایان‌درمیهمانی ها و اماکن عمومی قبل‌از خروج ازتوالت زیپ خود را ببندند و دگمه‌های خود را مرتب کنند. بعضی از آقایان عادت دارند این‌کار را در بین راه انجام دهند! این عمل باعث خواهد شد که‌همه‌بفهمندکه شماالساعه دارید ازتوالت می‌آئید، یک تکه کاغذ توالت را برداشته بجای " پوشت" در جیب بالائی خودقرار دهید!

کاریکاتور...

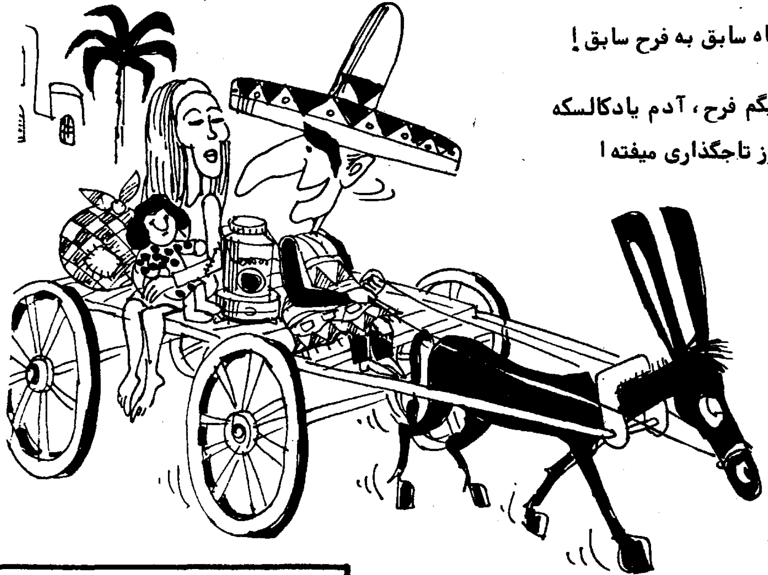






شاه سابق به فرح سابق!

میگم فرح، آدم یادکالسکه روز تاجگذاری میفته!







* " ترکی "

حقیقتلی معلم صمده

قوجان یوردونون ای قهرمان اولادی " صمد " ای مبارز انسان
قلبیمیز جیرپینیب ، حسرتله دولار گلسه آدون گئتدون الدن آسان
ظلمه ، حقسیز لیگه ، قولدورلوغا عصیان ائتدون قلمون بایراغییدی
وورروشوب عمر بویی ، وئردون آزادلیق درسی همتون بیرداغییدی
نوریدی ، مشعلیدی ، ایلدریریم ایدی قلمون ظلمتی یارماقدا
گوللهدن ، سرنگودن آرتیق قلمون کسگین ایدی حقی آختار ماقدا
قیسا عمرونده ، اوزون خلق یولون گوستردون شمع لرتک یاندون
خیردا انسانلارائوز عمرینی وقف ایتمکله دنیادا آدلاندون
سویلدون "انسانا زینتدی شرافتلی ئولوم خلقی نین اوغروندا
ینی نسله نه گوزل درس شجاعت وئردون قانلی مکتوبوندا
قاراجا ، خیرداجا همتلی بالیقلار ینعیلب عرفی وین دوره سینه
قهریله چاتدیلا هیبتلی نهنگن آخر مضمحل ایتمه سینه
دور عزیز قارداشیم ایندی سینی آلقیشلا ییرائل نه بویوک حرمتله
یازدی خوش رنگیله " بهرنگ " آدین تاریخده قوشاحریتله

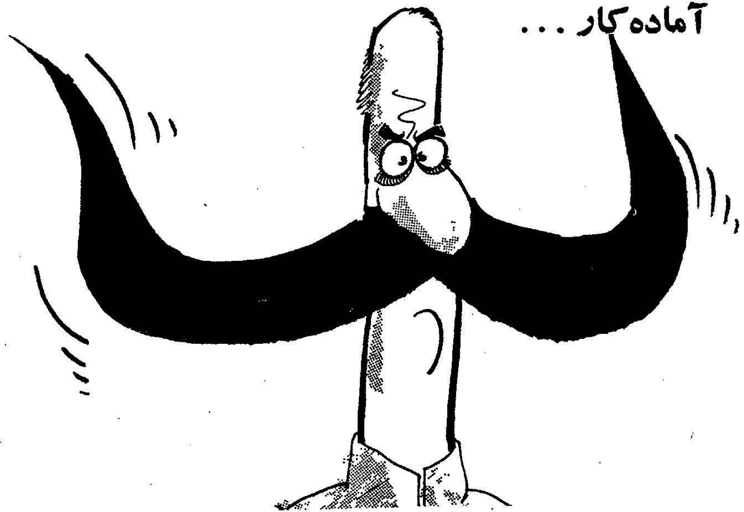
" مظفر "

جدال اعراب و اسرائیل

چنانکه میدانید جدال اعراب واسرائیل یا بعبارت دیگر یهودیان تازگی ندارد و کما اینکه در نیمه دوم قرن اخیر متجاوز چندین بار میان آنها جنگهای شدیدی در گرفته است بهمین مناسبت سازمان ملل متحد و بعضی از مراجع بین‌المللی بارها در فکر چاره‌جوئی بر آمده‌اند تا این دو پسر عموی هم نژاد (سامی) را آشتی دهندکه تاکنون چنانکه شایدوباید نتیجه‌ای نگرفته‌اند. شاید هم ایرادهای " بنی‌اسرائیلی " یهودیان و از " بیخ عرب شدن " اعراب تاکنون مانع ایجاد صلحی واقعی بین آنها گردیده است. بهرحال شاعر باذوق و گمنام طرحی برای صلح و سازش پیشنهاد کرده است کهامید میرود با بکار بستن آن این جنگ‌خانمان برانداز فیصله یافته و پیشنهاد این‌درویش مورد قبول طرفین خاصه اسرائیل قرار گیرد ، بهرحال این شما واینهم پیشنهاد شاعر :

ـ دوش در مدرسه بحثی میرفت .
در میان دو جوان طلبه .
صحبت از جنگ عرب بود و یهود
حرف از آن نائره ملتهبه
آن یکی گفت اگر می‌خواهید
صلح بر جنگ نماید غلبه
راهش این است که اهرام ثلاث
برود توی خلیج عقبه . . .

آماده‌کار . . .



اینجانب داریوش فروهر که مدتی است بیکار میباشم آمادگی خود را برای استخدام اعلام می‌دارم . طالبین به‌نشانی وزارت‌کار و اموراجتماعی مراجعه نمایند .

معانی الغات

*ترور : منطق گلوله است در مقابل استدلال .
* دماغ : مدل سوخته‌اش برای متوقع های ضدانقلاب بسیار جالب است .
* ساعت : چیزی که از بس جلو و عقبش کردند ، سرگیجه گرفته .
*مجله : روزنامه‌ای که صد قلم آرایش کرده!

" خاله‌رورو "



● **حکایت**

اندر آوارگی شاه سابق ! -

● **به سبک حکایات گلستان سعدی بخوانید !**

آورده‌اند که در دیار عجم پادشاهی بود به غایت بشر دوست و نوع‌پرور که‌او راهمی " شاف‌اندشاف عاری از مخ "لقب بودی و شهرت به " شاف شافان " بردی روزی‌غرور وخودپرستی بر " شاف "غالب آمدی‌و دستوردادی که نوکران وچاپلوسان به کشتن جوانان مملکت پرداخته و زمینه را برای‌نوکری‌هر چه بیشتر او برای " شیخ ابول کارتر بنگه دنیائی " فراهم آورند امیران و لشکریان و جنایتکاران از جمله خبیثی که او را نام شبان بی‌مخ بودی قساوت‌ها کردند و خون‌ها ریختند وخون جوانان آن دیار را به " شاف "پیشکش نمودند و بر مقتضای حال این عبارات می‌گفتندی که .

مسند به گلستان بر تا شاهد و ساقی‌را
گل‌بوئی‌ورخ‌بوسی‌وافتی‌توبه"دست‌بوسی "

و شاف چنین داد سخـــن دادی که.

یک دست لوله هنگ دگر دست‌توی‌کار
کاری چنین میانه ایرانم آرزوست

الغرض پس از سالها درآن‌دیارانقلابی عظیم رخ دادی و شاف فرار را بر قرار ترجیح دادی و به دیار اربابان عزیمت نمودی . اما در آن دیار هم شاید راحت بود و قصد جانش را نمودند . شاف که از همه جارانده‌و از سرسفره‌اربابان‌هم‌مانده بودی اینطور زبان حال گرفتن کرد که .

نه درغربت‌دلم شادو نه روئی‌دروطن دارم .

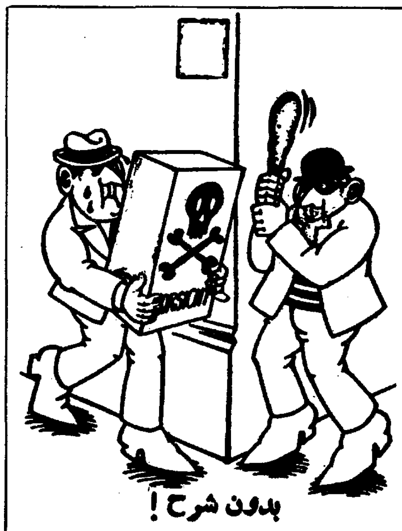
چون‌بادصبا این‌پیام را به گوش قداره بندی که او را نام پالیزبان‌بودی‌رسانید ، " پالیزبان " برآشفت و روی به خاقان اسرائیل‌بردکه‌چه نشسته‌اید عنقریب‌است مطامع شیخ ابول کارتر بنگه‌دنیائی‌نیزدر دیار عجم قطع شود و ملت پیروزگردند. خاقان‌اسرائیل‌که او را " بگین " نامیدند

جوک امپریالیستی !



شنیدی‌که‌میگن . . .کارتر ، رئیس‌جمهور از" پوست کندن " بادام زمینی‌میلیونـــر شده .

ـ چیکار داری به غریبه‌ها . . . از شاه مخلوع حرف بزن که با کندن پوست‌مردم میلیاردر شد .



بدون شرح !

تقدیر شاه سابق از پالیزبان !

با تأییدات پرزیدنت کارتر ارواحنا فداه !

ما

پالانی اعلیهرزه عاری از مخ بـــزرگ خیانتکاران شاف سابق ایران

بدین وسیله رضایت خاطر خطیر خود را ازنفاق افکنی و توطئه در مرزهای‌غربی ایران اعلام می‌داریم .

به تاریخ ۲۵۳۸شاف اندشافی
مکزیک
شاف

دست ملاطفت بر گرده پالیزبان نهادیو گفتی :

ایران چورفت از دست، این بنده ناامیدم
زیرا که این " خمینی " بسته درامیدم
چشمم نمی‌خورد آب، تو نیز آوری تاب
شومنصرف که اینکارخوش عاقبت ندیدم .

لیکن پالیزبان زاری نمودی و روی بر خاک بارگاه خاقان اسرائیل آوردی که شاف در دیار غربت روی به " دیوئی " آورده و میرود که ما نیز زابراه گردیم .

خاقان اسرائیل که به حال تزار پالیزبان رحم آورده بود گفت . ولی علت سقوط " شاف " نیز این بود که به ما دل بسته بود و اگر تو هم به امید ما باشی نابود گردی .

هر آنکس که دندان دهد نان دهد
هر آنکس که جان داد جانان دهد
ولیکن به ما هر که بندد امید
ز کف نان و جان ، عرض و ایمان دهد .

" پالیزبان " که امید از دست داده بود روی به دربار شیخ ابول کارترینگه دنبائی آوردن کرد و از او استمداد طلبید .

شیخ ابول کارتر ینگه دنیائی که خود را در از دست دادن ایران متضرر می‌دید چنین زبان حال کرد .

* * *

داغ ایران بر جبین بنده هم
خورده ، زینرو بنده سر افکنده‌ام
هر چه در ایران کنم غوغا به پا
می‌نیابد غم و دردم شفا

شیخ ابول کارتر ینگه دنیائی که بر پالیزبان رحم آورده بود وسائل کمک به او را فراهم آوردی و با چند کرور " زر " و نامه‌ای مکتوب به درگاه خاقان اسرائیل اورا به‌نزد خلیفگاه اسرائیل گسیل داشتی .

پالیزبان با کمک‌های شیخ ابول کارتر ینگه دنیائی بار دیگر روی به درگاه خاقان اسرائیل آورد و نامه مکتوب را به خاقان اسرائیل داد .

خاقان اسرائیل بزرگان و سردمداران خود را که صهیونیست نامیدندی به گرد خود فرا خواند و دستور شیخ ابول کارتر ینگه‌دنیائی‌را در مورد ملاطفت و همکاری با پالیزبان به آنها ابلاغ نمودی و گفتی .

دوش دیدم که ملائک درمیخانه زدند
داغ ایران به دل بنده دیوانه زدند .

خاقان " اسرائیل " پس از این زبان حال روی بر پالیزبان برگرداند و گفت دستور شیخ را گردن می‌نهم و به تو کمک میکنم زیرا :

من همیشه داشتم این آرزو
تا شوم مانند تو بی آبرو

پس از آن همه گونه یاری و کمک از سوی یاران صهیونیست در اختیار پالیزبان گذاشته شدی و پالیزبان باتوبره‌ای از پول و زر واسلحه روانه دیاری بین ایران عجم وعراق عرب گردیدی و شروع به قداره‌کشی وسنگ اندازی در راه انقلاب ایران نمودی .

پس ازچندی چون نفاق افکنی وتوطئه‌های پالیزبان ثمرندادی ، بگین خاقان اسرائیل وشیخ ابول کارترینگه دنیائی او راملامت کرده وعلت را جویا شدند . پالیزبان که چون سگ هاردرمرز عوعو میکردوخشمگین از برملا شدن توطئه‌هایش بود به‌اربابان پیام فرستادی که :

ز هر در می‌روم در بسته بینم
به هر جا می‌روم دل خسته بینم
به هر جا پا گذارم انقلابی‌است
از اینرو پای خود بشکسته بینم .

●



راه علاج !

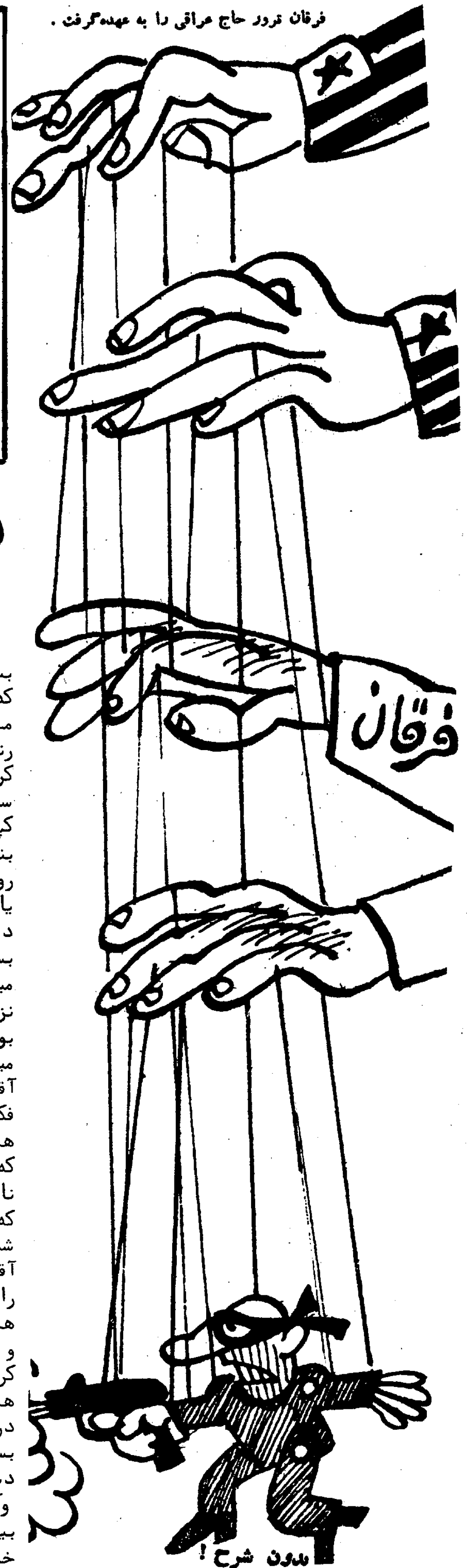
دو روز پیش رفتم پیش دکتر
بگفتم گردنم گشته چو اشتر
زلغوه میخورم روی زمین سر
بگفتا گر علاج از من پذیری
تو هم باید به زودی زن بگیری .

بگفتم عاجز و کور و کر ستم
تهی دستم ، چو بی سیم و زر ستم
از آن فکر علاج دیگر ستم
بگفتا گر جوانی یا که پیری
تو هم باید به زودی زن بگیری .

بدو گفتم که چشمم سونداره
ز پیری کلاهم یک مو نداره
بود بیچاره هر کس رو نداره
بگفت ار گشنه‌ای یا اینکه‌پیری
تو هم باید به زودی زن بگیری .

بگفتم ناتوان از درد پایم
نمیره از گلو پائین غذایم
کنون خواهم علاج دردهایم
بگفتا گر که میخواهی بمیری
تو هم باید به زودی زن بگیری .

" یالقوز "



● برق تهرانی مگر ؟!

● از : ناصر اجتهادی

سرگرانی ،جو و اعیانی مگر ؟
میدهی بوی گل و عطر و گلاب
سخت گیر افتادهام در دام تو
از سروروی تو ریزد پودر و گرد
هرچه گردی پیر ، خوشگلتر شوی
میزنی قالب ، سیه را ، جای سبز
وضع تو ، بغرنج و بحرانی شده
مرد کامل را ، بسویت راه نیست
گاه خاموشی و گاهی روشنی
جاو بی جا ، ناگهان در میروی
شب همه شب ، خواب می بینم ترا
"ناصر" ازهول تو ، میلرزد بخویش

بی نشانی ، جنس ارزانی مگر ؟
گلعذارا ، باغ و بستانی مگر ؟
راه بندان خیابانی مگر ؟
راستی را ، آسیابانی مگر ؟
عشوه کارا ، فرش کرمانی مگر ؟
اقتصاد انگلستانی مگر ؟
چار چوب کودکستانی مگر ؟
ناز نینا ، برق تهرانی مگر ؟
ای بت من ، بند تنبانی مگر ؟
ماهی شیلات ایرانی مگر ؟
برف و سرمای زمستانی مگر ؟

مرض لاعلاج آقای ۱۲

دفعه‌ٔ اول در اداره بود که مرض موذی بسراغ آقای ۱۲ رفت . آقای ۱۲ همانطور که مشغول کار با کامپیوتر بود و با پیچ و مهره‌ها ور میرفت و شاسی های رنگ و وا رنگ را با انگشت جا بجا میکرد احساس کرد که سرش گیج میرود و چشمهایش به سیاهی مینشیند .آن روز آقای ۱۲یک مشت کپسول‌ریزو درشت را بالا انداخت و پشت بندش یک لیوان آب ضد عفونی شده را روانه‌ٔ معده کرد . و مرض موزی موقتا "آرام یافت . از آن روز به بعد این مرض دیگر دست‌ازسرآقای۱۲ برنداشت. هراز چندی بسراغ آقای ۱۲ میرفت و روزگارش را سیاه میکرد .خانواده آقای ۱۲ و دوستان دور و نزدیک هم متوجه تغییر حال آقای۱۲شده بودند روزبروز رنگ‌چهره‌ٔ آقای ۱۲ بیشتر میپرید و پای چشمهایش بیشتر گود میرفت آقای۱۲اوائل حمله‌ٔ مرض اعتنائی نمیکرد فکر میکرد که یکی از همان سردردهای همیشگی است‌ولی‌بعد از چندی متوجه شد که این تو بمیری از آن توبمیری‌ها نیست، ناچاردست‌به دامن‌اطباء‌ٔوپزشکان گوناگون که هر یک در چند رشته متخصص بودند شد ولی هیچیک از آنها نتوانستند مرض آقای ۱۲ را تشخیص بدهند .حتی آقای۱۲ را در یک بیمارستان تمام کامپیوتری که همه کارکنانش از دکترگرفته‌تانرس وپرستار و مستخدم همه کامپیوتری بودند ، بستری کردند ولی از دست کامپیوتر های طبیب هم کاری بر نیآمد . شاید باور نکنید ولی در همین بیمارستان در اثر تعمق و تفکر بسیار برای شناخت مرض آقای ۱۲ چند دستگاه‌کامپیوتربکلی سوخت و از کار افتاد وآقای ۱۲ مجبور شد علاوه بر هزینه‌تخت بیمارستان‌وهزینه‌ٔهمراه‌وانعام‌مستخدم ها، خسارت‌چندکامپیوتر سوخته و ناسور شده را نیز بپردازد درد سرتان ندهم آقای۱۲ را از بیمارستان به خانه منتقل کردند تا اگراحیانا "قصدسفر به دیار دیگر را داشت اقوام و آشنایان بالای سرش باشند وآب تربت با قطره چکان به حلقش بچکانند و رو بقبله‌اش کنند . و اما فک و فامیلهای آقای ۱۲ ناامید نشدند و با این در وآن در زدن بسیار و کلی پارتی تراشیدن توانستند یک دکتر علفی‌یا بهتر بگویم یک (حکیم) قدیمی را که دانشمندان زمان توانسته بودند با سیستم پیشرفته علمی زنده کنند و به خدمت بگیرند بالای سر آقای ۱۲ بیاورند .

حکیم وقتی بالای سر آقای ۱۲ رسید بدون‌اینکه ازحق‌ویزیت سخنی بمیان‌آورد نگاهی به رنگ و روی بیمارانداخت‌و سپس نبض‌او را گرفت‌ودررفتارش با جان کندنش دقیق شد . بعد رو به اقوام بیمار که با چشمهای اشکبار ناظر بودند کرد و گفت: متاءسفم‌از دست من برای مریض شما کاری برنمیآید .این مرض مرضی است که‌در طول تاریخ قربانیان زیادی گرفته و از علائمش هم اینست که مریض را بتدریج زجرکش می‌کندو از پای در می‌آوردیعنی زندگی‌را به‌مرگ‌تدریجی مبدل می‌کند . یکی‌ازاقوام آقای ۱۲ که حالا گریه هم می‌کرد با هق هق پرسید: جناب حکیم شما را بخدا راستش را بگوئید نکند مریض ما (سرطان) دارد حکیم لبخند حکیمانه‌ای که با درد توام بود ، زدو گفت: نه جانم این مرض بمراتب از سرطان خطرناک تر و کشنده‌تر است‌بخصوص درروزگارشما مرض مریض شما اسمش(وجدان) است بله مریض (وجدان) داردنه (سرطان) باشنیدن کلمه (وجدان) اقوام آقای ۱۲ دو دستی بر سر زدند و صدای گریه‌ٔ دسته جمعی فضای اطاق را پر کرد . ؟

!؟

هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد
بزرگزاده نه آنست کاودرم دارد
ز مال و جاه ندارد تمتعی هرگز
کسیکه بازوی زور و سر ستم دارد
خوشا کسی که ازو هیچ بد بکس نرسد
غلام همت آنم که این قدم دارد

" ابن یمین "

جوک اسرائیلی !

همانطوریکه‌میدانید‌جنوب لبنان چند سالی‌است‌که شاهد یک جنگ بی‌امان‌داخلی است‌وخبرهای‌جنگی که هر روز از جبهه‌های جنوب‌لبنان‌میرسد باعث دلداری‌وناامیدی مردم منطقه شده است به همین خاطر میگن چندی‌قبل‌دوتا کاسب اسرائیلی باهم گفتگو میکردن .

کاسب اولی از دومی پرسید . کاروبار چطور است ؟

دومی‌گفت . بهتر است

در این وقت کاسب اولی‌سرشو بردزیر گوش دومی و گفت . جدا " بهتر است ؟!

طرف با خونسردی جوابداد . بله بهتر از فرداست !

حراج گر

میگن‌یک‌حراج‌گر معروف بشدت مریض میشدتاحدی‌که‌اطرافیان پزشک میارن بالای سرش . پزشک بلافاصله درجهٔ حرارت بدن بیمارو میگیره و بعد سری تکون میده

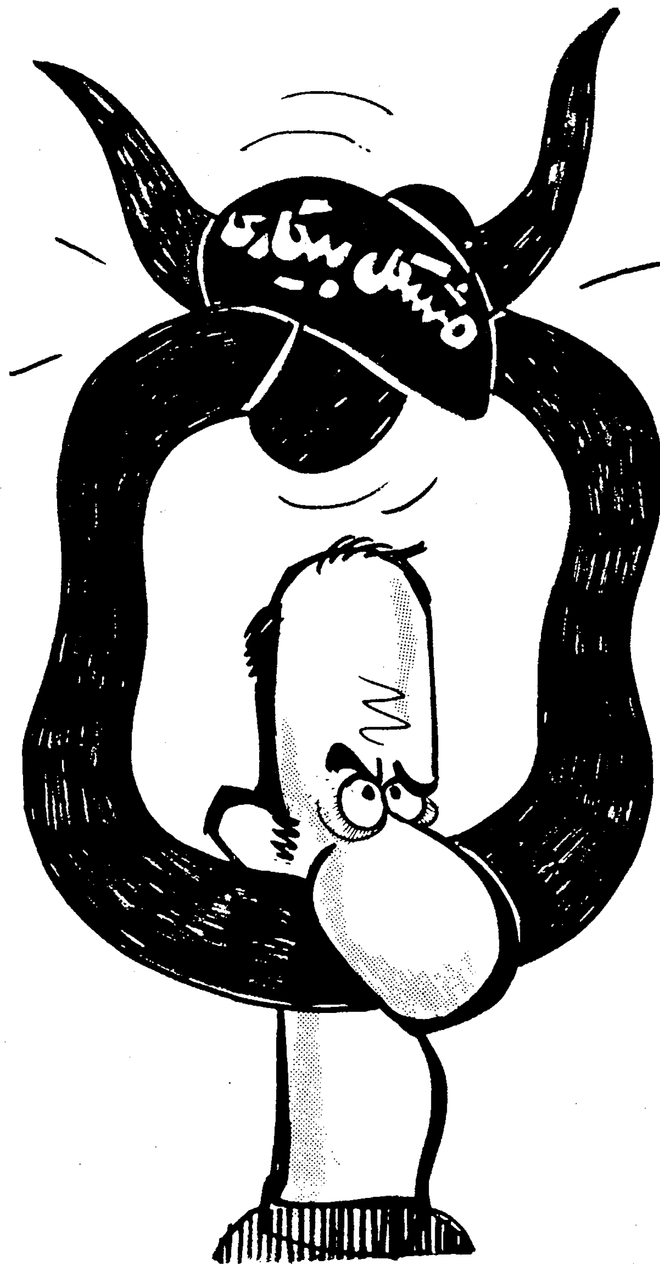
حراج‌گرسئوال‌میکنه .آقای دکتر چند درجه تب دارم .

دکتر میگه . چهل و دو درجه

دراین‌وقت‌حراج‌گر با صدائی لرزان‌وضعیف میگه . باتخفیف یا بی‌تخفیف !

یار گله‌داره !

یادش بخیر قدیما ترانهٔ معروفی بود که حاجی فیروزا دم میگرفتند و میگفتند ، اینجا بشکنم یار گله داره اونجا بشکنم یار گله‌داره‌احالا‌این‌شعردرست‌حکایت نویسنده جماعت‌سده است ! چون‌هرطوری‌و هرجوری که‌قلم فرسائی کند بیک طرف برمیخورد به همین خاطر بنده پیشنهاد میکنم در این برهه‌ازز‌مان‌بجای نویسندگی باید سعی‌کنند با ایما و اشاره مطلب خود را بیان‌کنند ! فی‌المثل اگرمطلبی درباره اجرای طرحهای اقتصادی و پرورده‌های اجتماعی مینویسند کافی است لابلای مطالبشان چند تا چشمک بزنندتا خواننده کاملا " در جریان امر قرار گیرد .



وزیر کار و مسئله بیکاری

مکالمه تلفنی

پدر ــ الو لندن

پسر ــ بله بفرمائید . سلام پدر

پدر ــ پسرجون حالت خوبه

پسر ــ آره پدر ، فرمایشی داشتین ؟

پدر ــ آره پسرجان میخواستم بگم تا یکماه آینده منتظر تلفن ما نباش

پسر ــ برای چی ؟

پدر ــ برای اینکه یکماه از اداره مرخصی گرفتم !

مشکل درمان

بنده‌زاده‌عقیده‌داردکه مسئله عدم تشخیص صحیح بعضی ازدکترها از دیر بازدر این سرزمین‌رایج‌و معمول‌بوده و در ایام‌قدیم هم بعضی‌ازدکترها نوع بیماری مریضان خود رادرست‌تشخیص نمیدادند و دلیلش هم‌این بیت معروف وصال شیرازی است که‌میگوید .

من‌طبیبا ز تو بر خویش خبردارتــرم
که‌مراسوزفراق‌است‌وتوگوئی که‌تب‌است .

حیله شرعی!



از. پرستو

آن شنیــــدم که حاجـــی آقـائی
تا که امـــوال خود حـــلال کنــد
گفت با شیـــخ شهر کاین امـــوال
زانکـــه من از تقلـــب و قاچــاق
بر دوا و غـــــذای خلـــق الــه
حال خـــواهـــم روم به بیت الله

* *

شیخ آشفـــت و گفت کای ملعـــون
خواهـــــی ارباریـــو سبک گــردد
همــه را افکنـــی بـــه شارع عــام
تاســـه روز و ســـه شب زمال‌ومنال
بعــد چون منقضـــی شد آن اوقــات
آن بـــرای تو طیـــب است و مبــاح

* *

حاجـــی حیله باز تیـــــره‌درون
رفت و در شهـــر هر چه تیر آهـــن
بپراکندشـــان بشـــــارع عـــام
پس از آن با خیـــال راحت رفــت
بعد از آن جمـــله را فروخت به‌نقد
کرد دستـــــور شـــرع را اجـــرا
با چنیـــن حیله رفت و حاجی شـــد

بعد از آنیکـــه عزم کعبـــه نمود
راز سر بستـــه نـــزد شیخ گشود!
هست چـــون می حرام و وهم آلـــود
سالها بـــردهام منافـــع وسود!
کـــــردهام داخل آنچه بود و نبـود
آمـــدم تا دهـــی جـــواز ورود!

*

ای ز تو رو سفیـــد صد نمـــرود!
زود بایـــد بدون گفـــت و شنود
" آنچـــه داری امانتـــی موجود"
باید از مـــال و دل کنـــی بدرود.
باقی ارمانـــد چیزکـــی معـــدود!
میتوانـــی تصرفــــــش فـرمود!

*

آن وجـــود خبیـــث نامحمـــود!
یافت میشـــد خریـــد و بار نمود
آن چنانـــی که راه شـــد مســدود
هفته‌ئـــی در ســـرای خویش غنـــود
سود بر روی سود خویـــش فـــزود!
درهمـــی هم نشـــد از او مفقـــود
کـــه بود راه حیلـــه نامحـــدود!



● آدم دیرباور!

میگویند چند سال قبل و قبل از متارکه شهناز و اردشیر زاهدی که برای یکسفرچند روزه‌و دیدار شاه به‌ایران آمده بودند، شبی اردشیر سرزده وارد خانه شد و وقتی به‌اتاق پذیرائی رفت دید مردی با عجله وارد یکی از گنجه‌ها شده خود را مخفی کرد. اردشیر خان فورا" خود را به گنجه رسانده در آن‌را بازکرده‌به مردک‌که‌پسر یکی‌از رجال‌سرشناس بود گفت:

ــ بی‌غیرت‌زودبگوببینم‌اینجا چه‌میکنی؟

جوانک‌که دست‌وپای خودرا گم بود با لکنت زبان گفت:

ــ آخرشماکه‌حرف‌مرا باورنمی‌کنیدقربان!

ــ اگر راستش را بگوئی چرا باورنمیکنم.

ــ بسیارخوب آقا من اینجا منتظراتوبوس بودم!

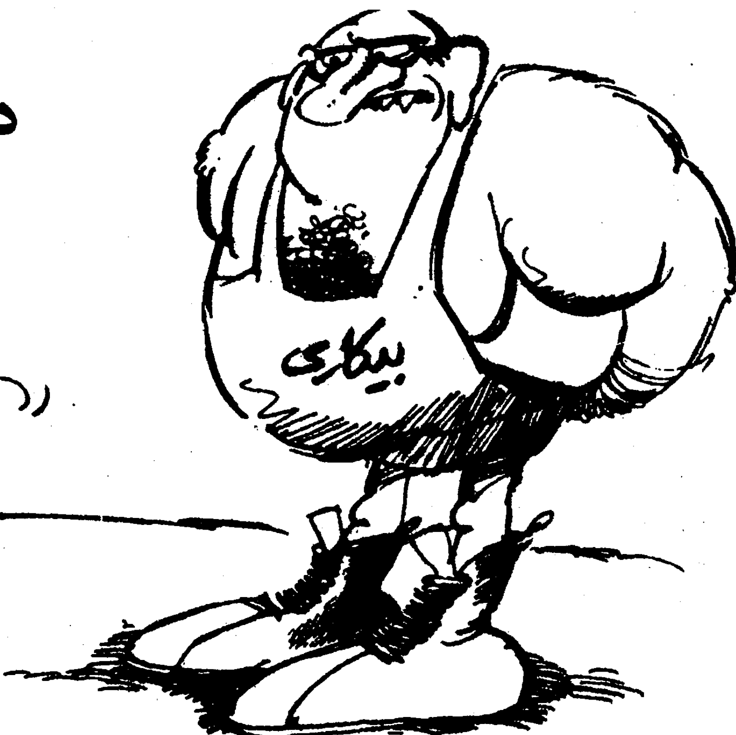
در این هنگام اردشیر با قیافه حیران و متعجبی گفت:

ــ چی‌گفتی، در گنجه اتاق پذیرائی‌خانه من و زنم جنابعالی منتظر اتوبوس بودی؟

و درهمین‌هنگام‌بود که جوانک قیافه حق بجانبی گرفته و گفت.

ــ منکه‌اول‌گفتم شماحرفم را باورنمیکنید، دیدید حالا...





● تفسیر و توجیه‌لغات!

* جدول کلمات متقاطع .
دائرة المعارفی است که سطح اطلاعات و معلومات افقی و عمودی آدم را بالا میبرد .

* دیوانه .
موجودی است که ساعت ۲۱ سنگ خودرادرب و داغون میکند تا سنگهایش را ، بر سر عاقلان دیوانه ازار ، بکوبد .

* بی عرضه :
کسی است که از فرط بی حالی وبی‌بخاری ، حتی قادر نیست که به بخت خودش هم ، پشت‌پا بزند .

* تازه بدوارن رسیده .
آدمی است‌که‌کارهای‌عجیب‌وغریب از او سرمیزند ــ مثلا" موز و انگور را با قاشق و چنگال میخورد ، یا بجای آب با آبجو طهارت میگیرد .

* لیسانس .
مدرکی است که ثابت میکند صاحب آن ــ فرصت‌های زیادی داشته تا با سواد شود ولی آن فرصت‌ها را بهدر داده است .

* اسکناس :
کاغذ معجزه‌گری است ــ کاغذ نه . . . جواز است ــ جواز ورود به همه جا .

* هندوانه :
میوه‌ای که بعضیها میخورندش و بعضی ها آنرا زیر بغل این و آن میگذارند .

* خواب راحت .
نعمتی که تازه دامادها ، در ماه عسل آنرا به خواب هم نخواهند دید .

* میکرب :
چیز بسیار ریزی که قادر است یک آدم گنده را از پای در آورد .

* مدرک تحصیلی :
کاغذی که ثابت میکند که دارنده آن ، فرصت های زیادی داشته‌تا باسواد شود ولی از آن فرصت‌ها غافل مانده است .

* کافه رستوران .
محلی که‌آدم درآنجا ،ابتداهشیاری خودراازدست‌میدهدبعد پولش را ــ و دست آخر ، سلامتی‌اش‌را .

* آرزو :
سرابی که انسان وقتی به‌آن میرسد ، می‌بیند غیر از چیزی است که قبلا" تصورش میکرده .

* موسیقی :
هنری که اصلیش غذای روح است و بازاری‌اش سوهان روح .

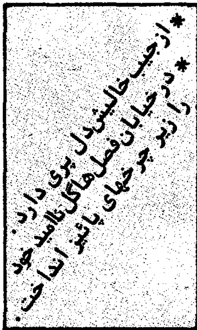
ــ روش بانکی !

یکی از تجار با ذوق‌را عقیده برآن بود که : بانک آن چنان‌بنگاهی است که در روز آفتابی به شماچتر میدهد و به محض اینکه باران گرفت ، فشار می‌آورد که آنرا پس بگیرد !

●

آن کس از دزد بترسد که متاعی دارد

عارفان جمع نکردندو پریشانی نیست



تشخیص

اگر بالغرض کسی نتواند یک شعر خوب را از یک شعر بد ، تشخیص بدهد یا هنر اصیل و واقعی را از هنر هردمبیل وقلابی تمیز بدهد. شاید چندان جای ایرادی نباشد زیرا قوه تمیز و تشخیص ــ چیزی نیست که‌همه از آن برخوردار باشند .

تشخیص غلط ، در مواردی قابل اهمیت نیست ولی در برخی موارد واقعا" غیر قابل گذشت است از آن‌جمله است در علم طب و پزشکی .

بکرات دیده شده که فلان دکتر ، بر اثر سهل انگاری یا ناشیگری یا عدم تجربه ــ نتوانسته بیماری بیمارش را ، بدرستی تشخیص دهد و همین تشخیص غلط و معاینه و معالجه ناشیانه ، به قیمت‌جان بیمار تمام شده است .

البته این اشتباهات پزشکی ، مربوط به‌امروز نیست بلکه اطباء یا با اصطلاح حکیم باشی‌های قدیمی هم ، کم و بیش دچار آن میشدند .

روی همین اصل ، مردم از دیر باز ــ درباره‌ی تشخیص‌های غلط طبیب جماعت ــ مضمون‌های زیادی کوک کرده‌اند و لطیفه‌های با مزه‌ای ساخته و پرداخته‌اند که لطیفه زیر ، نمونه‌ای از آنهاست .

میگویند مرد نعلبندی بیمار شد و رفته رفته بیماری او بقدری شدت پیدا کرد که دیگر قادر نبود از رختخواب بیرون بیاید و حرکت کند .

عیالش سراغ حکیم باشی رفت و هر دو تا با عجله خودشان را بالای سر بیمار رساندند .

حکیم باشی ، نبض بیمار را که خیلی آهسته میزد ــ در دست داشت و عیال مربوطه هم با نگرانی ــ گاهی به شوهرش نگاه میکرد و گاهی به حکیم باشی . . . . . .

بالاخره حکیم باشی نبض بیمار را رها کرد و از جایش بلند شد و گفت :

ــ خانم ، سرتان سلامت . . . فوت کرد .

عیالش شیونی کشید و بنای گریه و زاری را گذاشت .

ناگهان نعلبند چشمش را باز کرد و خطاب به زنش گفت :

ــ چرا شیون میکنی ؟ منکه هنوز نمرده‌ام . . . . .

زن جوابداد . چی داری میگی مرد تو بهتر میفهمی یا حکیم باشی ؟ ! . .

● نکته :
آدم مهم شدن ، البته خیلی خوب است و با اهمیت .... ولی از آن مهمتر آدم خوب شدن است!

" گاومش حسن "

● نکته :
* موش آرزو می‌کند پای گربه چلاق باشد !



• در کلاس درس
معلم ــ اگر یک تکه آهن در خیابان زیر باران بماند چطور می‌شود.
شاگرد ــ زنگ می‌زند !
معلم ــ اگر یکه تکه طلا باشد چطور ؟
شاگرد ــ فورا " مفقود می‌شود !

فکاهیات تاریخی !

ـ هنگامیکه «سلمان ساوجی» از اتابک امیر حسن فرمانفرمای آذربایجان با گفتن این قطعه درخواست لباس نمود:
ای زمامستغنی وزامثال ما
برشما احوال ما پوشیده نیست
برتنم پوشیدنی اینست و بس
بنده را هیچ از شما پوشیده نیست!
ـ اتابک امیرحسن فرمانفرمای آذربایجان لباس خودرا با این پاسخ برای او فرستاد:
هرچند تراجامه ما پوشیدن
عیب است! ولی زلطف این عیب بپوش!
«بزم ایران»

• توافق ..
گفت . تابحال شده که با همسرت در باره مسئله‌ای توافق داشته‌باشی ؟
گفتم . آره ، یکبارکه‌خونه‌مون آتش‌گرفته بود توافق کردیم که دوتائی فرارکنیم !

خانم‌های عزیز ، در کلاسهای کاراته مانامنویسی‌کنیدو پول شهریه ما را باپس گردنی‌وکاراته‌ازشوهرتان‌دریافت‌دارید !

نوآوری
در خبرها بود که زنی شوهرش را بـا ضربات آفتابه کشت .
این زن در گفتگو با خبرنگار ما گفت : چون در روزنامه ها خوندم که‌زنها ، مرد هاروباکاردآشپزخونه‌میکشن ، من خواستم در اینکار ابتکار و تنوعی بخرج‌بدم ! !
" خاله رورو "


آقا خرسه- چیزی نیست، یک خـورده دیـگه هـول بـدین.... ۵۰ کیلومتر دیگه مونده به باغ وحش!!

سئوالات کنکور عشق !
سئوال هوش ــ زهرا در گوش حمید چه می‌گفت ؟
سئوال فیزیک ــ عکس‌العمل حمید چه بود ؟
سئوال‌دستور ــ فاعل‌کدامیک بودند ؟
سئوال طبیعی ــ فیزیولژی حمیـد را بنویسید .
سئوال جبر ــ عاقبت ازدواج اجبـاری حمید و زهرا به‌کجا انجامید ؟ !
" خاله رورو "

قاضی رو به آقا مرتضی کرده گفت.

ـ با آن که در کیف پر از پولی که پیدا کرده بودید نام ونشانی صاحب کیف بدقت نوشته شده بود چرا آن را به صاحبش بر نگرداندید؟

آقامرتضی قدری زیرچانه‌اش را خارانده گفت:

ـ آخر قربان نزدیک حکومت نظامی بود که من این کیف را پیدا کردم وچون هنگام منع عبور و مرور بود به منزل صاحب کیف نرفتم.

ـ خوب چرا فردای آن شب پول را به صاحبش ندادید؟

ـ فردا؟ فردا رامیفرمائید قربان؟ آخر فردا دیگر پول در کیف باقی نمانده بود که به صاحبش پس بدهم!

• در مطب دکتر

دکتر پس‌از معاینه به مریض گفت:

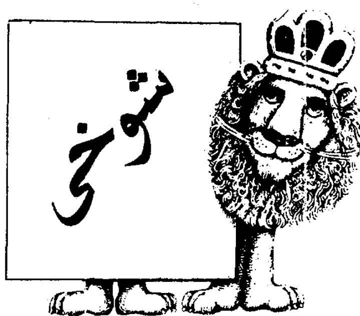
از این شربت روزی ۴ قاشق بخورید...

مریض جوابداد: ولی متاءسفانه این دستور عملی نیست زیرا ما در خانه‌امان یک قاشق بیشتر نداریم!

تفاخر شرمبانو فرح!

می‌گویند روزی از روزها شرمبانوفرح با جهان خانوم عیال انورالسادات نشسته بود و به‌عادت شرمبانوهای جهان تند و تند چاخان می‌گفت و افاده می‌فروخت تا اینکه جهان خانوم منباب تفاخر گفت. ما هر روز به سگ‌هامون گوشت تازه میدیم، شما به سگهاتون چی میدین؟

شرمبانوفرح برای اینکه خودش را یک سر و گردن بالاتر از جهان خانوم، نشان دهد، با تفاخر جواب داد: سالاد فصل!



سوزش دوجانبه!

اولی ـ بنظرمن اونهائیکه فلفل‌رو گرون میخرن دیوونه هستند.

دومی ـ واسه چی؟

اولی ـ واسه اینکه علاوه بر زبونشون، جای دیگه شونم میسوزه!

رامسر نیمه شبی گفت بداماد عروس

نام این مه چه کسی ماه عسل بنهاده است

گفت داماد بلا دیده که دراصل این ماه

ماه غسل است ولی نقطه آن افتاده است.

" باستانی پاریزی"

سردبیر مجله که از روده درازیهای نویسندگان خود بستوه آمده بود دستور داداز آن به بعدوقایع رامختصربنویسند.

روزبعد، یکی از خبرنگاران حوادث خبر زیر را روی میز سردبیر گذاشته فلنگ را بست!

ـ " راننده‌ای هنگام شب کبریتی روشن کرد تا ببیند مخزن بنزین او پر است یا نه...

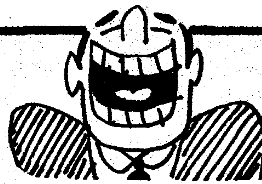
مراسم تشییع جنازه‌اوفردا بعمل خواهد آمد..."

یک نویسنده سیگاری امریکائی میگفت. بحث و مذمت از کشیدن سیگار و خطرات آن در نشریات و رادیو، تلویزیون درمن آنقدر موثرواقع شده که از این پس تصمیم گرفته‌ام دیگر روزنامه نخوانم و به‌رادیو، تلویزیون گوش ندهم!





از بالا به پائین. بدون شرح!



جوک های غیر سیاسی !

از : جوک الدین لطایف‌الفانی

● کار .

خب ، ژیلاجون ، بالاخره شوهرت کارگیر آورد ؟

ــ آره ، خواننده شده .

ــ خب ، خب ، بارک‌الله ، کجامیخونه ؟ .

ــ کجا میخونه چیه . . . بیچاره از صبح تا شب نشسته و آگهی‌های استخدام روزنامه‌ها را میخونه .

اضافه حقوق

کارمند ـ آقای رئیس بالاخره باتقاضای اضافه‌حقوق‌وپاداش‌بنده‌موافقت‌فرمودین؟

رئیس ــ شمااین‌حقوق‌دارین‌که‌هم پاداش و هم اضافه حقوق بگیرین . . .

کارمند : پس‌بالاخره‌موافقت‌کردین . . .

رئیس . البته‌به شرط اینکه از این‌شرکت برین و در یک شرکت دیگراستخدام شوید تا آنها این اضافه حقوق و پاداش‌رابه‌شما بدهند .

منطق گدامابانه !

. گدائی در هوای سرد پائیزی سر نبش یک کوچه‌نشسته و اعلانی که جمله‌زیرروی آن نوشته شده بودبه‌گردنش آویزان‌کرده بود به این مضمون که :

" کورم و هشت تا بچه دارم . "

خانمی‌که ازآنجا رد می‌شد سکه‌ای‌توی دست گدا گذاشت و گفت :

ــ تو کوری و گدا هم هستی و هشت تا هم بچه‌داری ؟ این اصلا "عاقلانه‌نیست .

گدا جوابداد . خانم معذرت‌می‌خوام ، تقصیر من چیه ، منکه چشم ندارم ببینم چکار دارم می‌کنم .

* نامردی . . .

معلم . خب بگو ببینم اگر بگوئیم که بقال و حراجی و میوه فروش طلب خودرا از بدهکارشون گرفتن " جمله " چطور جمله‌ایست ؟

شاگرد : جمله جمله نامردیه چون سه نفر ریختن سر یک نفر .

صورتحساب . . .

ــ آقای دکتر من احساس می‌کنم حالم کاملا" خوب شد ، لطفا" صورتحساب‌را بدهید .

ــ نه هنوز حالتان آنقدر خوب نشده که‌بتوانیم صورتحساب را نشانتان‌بدهیم .

ضد انقلابی . . .

دردادگاه‌انقلاب یکی ازضد انقلابیون را محاکمه می‌کردند . ضد انقلابی درمقام دفاع‌ازخودمی‌گفت .آقایان‌قضات‌محترم ، من مردی شریف ، پاک ، درستکار ، انسان دوست ، سالم ، پرهیزکار واتفاقا "انقلابی هستم فقط‌یک عیب کوچک دارم و آنهم اینکه گاهی اوقات دروغ می‌گویم .

توضیح :

ــ مردی مادر زنش را برای مسافرت با هواپیما به سفر میفرستاد . . .

یکی او را دید و گفت . با قطار که بفرستی ، ارزانتر تمام میشود ،

گفت . بله ، ارزانتر تمام میشود ، اما قطار خطر سقوط‌هم ندارد .



نیازمندیهای فانوس
تلفنی هم آگهی می‌پذیرد !

جرثقیل نیازمندیم

به یکدستگاه جرثقیل قوی ۳۵ میلیون تنی برای کندن ریشه انقلاب ایران نیازمندیم .

آدرس . واشنگتن . اداره مرکزی سیا .

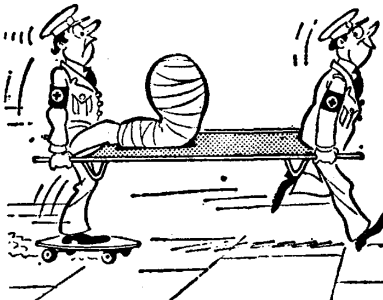
" متقاضیان از طریق موساد اسرائیل هم می‌توانند تماس بگیرند " .

● بازکردن چاه و فاضلاب . . .

باز کردن چاه توسط شاه در اسرع وقت .

جوجه خروس خریداریم !

چون به علت خباثت و خیانت برادر تاج‌دارم . از مناصب و مواهب قبلی خلع شده و همه‌ی خروس‌های قبلی‌ام از قفس پریده‌اند به تعدادی جوجه خروس خوش برو رو وخوش تیپ‌نیازمندیم : متقاضیان به‌آکاپولکوعشرتکده "اشی پالانی"مراجعه نمایند .



بدون شرح !



القاب و عناوین جدید شاه مخلوع !

شاه‌سابق‌کشته‌ومرده‌عناوین‌پرطمطراق‌و دهان پر کن بود بطوریکه این اواخر گویندگان رادیـو تلویزیون در موقـع خواندن‌اسم‌کامل‌شاه‌به‌نفس‌نفس‌می‌افتادند. شاه سابق با اضافه کردن لقب آریامهر از سوی مجلس فرمایشی از طرف چاپلوسان‌و دستمال به دستان درباری اینطورنامیده میشد .

اعلیحضرت همایونی شاهنشاه‌آریامهر خدایگان بزرگ ارتشتاران محمد رضا شاه پهلوی شاه ایران .

اکنون که‌یال وکوپال و ریش و پشم شاه سابق ریخته و نامبرده در مکزیک مخفی است ما پیشنهاد می‌کنیم شاه سابق‌به‌این عناوین جدید نامیده شود .

اعلیهرزه .
محمدرضا پالانی .
عاری از مخ بـــزرگ خیانتکاران

● **نکته :**

*** از روزی که تلویزیون رنگی خریده‌ام ، آدم‌های "هفت رنگ" رو بهتر می‌بینم !**

ه مالیات اتومبیل

گفت : مالیات‌جدیدا‌تومبیلت‌راپرداختی ؟
گفتم : فعلا " که‌باطری گیرنمی‌یاد وماشین روشن نمیشه انداختیمش گوشه خیابون !

قیمت ساختمان سقوط کرد . " جراید "



بساز و بفروش‌ها به یکدیگر : کاشکی خود ساختموناتوسرمون سقوط می‌کردن !

شاه سابق از موزه‌های مکزیک بازدید می‌کند
" جراید "



همین روزا خودتم میزاریم تو موزه .

آسانسور



نوشته : محمدپور ثانی

چون امکان دارد در گمرکش های شرح این ماجراسئوال کنید که اصلا " چرا بنده رئیس دائره کارپردازی موسسه شدم در همین شروع مقدمه حضورتان عرض میکنم پشت میز نشینی در ادارات بجزعلافی و تلف کردن عمر نتیجه دیگری نداردمگر اینکه آدم این در وان در بزنه رئیس کار پردازی موسسه بشه ، فقط در این پست است که بغیر از مواجب ماهیانه و عیدی مبالغ قابل توجهی در سرتاسر سال بعنوان پورسانتاژ گیر آدم میاد. البته پست ریاست کارگزینی هم بی مداخل نیست ولی آدم تا از چهار پنج نفرکادو بگیره و دستور استخدام شون را بده متقاضی شغل ششمی یا حداکثر هفتمی قوم وخویش رئیس موسسه یا یکی از معاونین موسسه درمیاد و با تعریف ماجرای دادن حق وحسابکار آدم تمومه ولی پورسانتاژی که در کار پردازی به آدم میرسه قانونیه نه تنهاگندش در نمیاد بلکه آدم اگه زرنگ باشه میتونه سالهای متمادی در این پست انجام وظیفه کنه وکارشو از دست نده، بدین ترتیب فروشنده ها پس از قالب کردن کالای خود بموسسه مبلغی بعنوان پورسانتاژ توی پاکت میگذارند و چون بعدا " هم با آدم کار دارند عین متقاضیان شغل که حکم استخدامشان صادر میشه درحول وحوش دادن کادو به رئیس کارگزینی شعار میدن آبروی رئیس کار پردازی را نمیبرند .

و اما حالا که علت انتخاب شغل بنده برایتان روشن شد میتونم انگیزه احضارم را از جانب رئیس جدید موسسه حضورتان عرض کنم ، در یکی از روزهای هفته گذشته همینطور که پشت میز نشسته بودم داشتم تلفنی یک فروشنده بخاری ری را می پختم مستخدم مخصوص رئیس آمد و گفت آقا منتظر شماست .

توضیح اینکه در موسسه ما همه به رئیس جدید میگویند " آقا " و دست بر قضا به رئیس قبلی نیز چنین لقبی داده بودند ولی بمحض اینکه از پست ریاست معزول شدحتی کسی جواب سلامش را هم نمیداد چه برسه باینکه " آقا " خطابش کنه وبراش دم تکون بده ، خب دیگه ایرانی جماعت اخلاقش اینه تا وقتی یه نفر پست و مقامی داره همه بهش تعظیم و تکریم میکنند و دورو برش می پلکند ولی وقتی از کار بر کنار شد عین اینکه نگاهشان به دیوار دوخته شده زول میزنند توی صورتش و توقع سلام هم دارند!

با این تفکرات در حالیکه هنوز گوشی دستم بود به مستخدم رئیس گفتم خیلی خب توبرو سرکارت بنده بعد از این تلفن میرم اطاقشون ببینم چه امری دارند . مستخدم از شنیدن این حرف دستپاچه شد و گفت :

- آقای رئیس کارپردازی! جناب رئیس توی اطاقشون نیستند پای آسانسور ایستادند ، عجله کنید .

- خب مرد حسابی چرا اینو زودتر نگفتی ؟ بدو بریم ببینم ، آخه چراپای آسانسور ؟

- بنا بر این بدون خداحافظی از فروشنده بخاری گوشی راگذاشتم دوان دوان خودم راتوی سالن هم کف رساندم دیدم جناب رئیس با رنگ روئی بر افروخته دم آسانسور ایستاده بمحض اینکه بنده رو دید گفت .

- آقای رئیس کار پردازی جنابعالی چرا تا این حد نسبت به وظائف خودتون بی علاقه هستید ؟ این چه وضعیه ؟

- مگر چی شده قربان ؟

- بنده مدتهاست اینجا ایستادم شاسی آسانسور را فشار میدم ولی نمیاد .

- قربان این آسانسور هیچوقت به طبقه "هم کف" نمیاد .

- چی ؟ به طبقه هم کف نمیاد یعنی چه ؟ مگه چنین چیزی ممکنه ؟

- بله قربان قبل از تشریف فرمائی جنابعالی باین موسسه سیمش پاره شده بود از طرف کمپانی آمدند آنرا گره زدند حالا کوتاه شده فقط تاطبقه دوم پائین تر نمیاد .

بعدا " هم برای رئیس جدید توضیح دادم که این کمپانی ها موقع فروش اجناسی که دارند صد جور چاخان پاخان میکنند اما بعدا " که اون وسیله خراب میشه چون قطعات یدکی و تعمیر کار حسابی ندارند جون خریدار به لبش میرسه .

وقتی عرایض بنده باتمام رسید باتفاق جناب رئیس که مرتبا " سرش را با افسوس تکان میداد از پله ها بالا رفتیم تا ایشان در طبقه دوم سوار آسانسور بشوند آنجا بنده ضمن فشار دادن شاسی در حالیکه بعلامت احترام کمی خم شده بودم گفتم .

- قربان اگر امر دیگری ندارید بنده رو مرخص بفرمائید .

- خب بایستید باتفاق سوار آسانسور بشیم شما درطبقه خود تون پیاده بشین ، بایتیدمن از آن روسائی نیستیم که کسرشان خودم بدونم با رئیس کارپردازی توی یک آسانسور باشم .

پس موضوع چیست چرا میخواهید از طریق پله ها به طبقه ای که اطاقتون در آنجا است بروید ؟

- قربان این آسانسور دویست و چهل کیلو بیشترظرفیت نداره و چون وزن بنده و جنابعالی بیش از این مقداره ممکنه باز سیمش پاره بشه علاوه بر اینکه وجود نازنین تون صدمه میبینه باگره مجدد سیم ، دیگه آسانسور تا طبقه دوم هم نمیاد و آنوقت بنده خجالت زده تر میشم .

- مگر درزمان ریاست کارگزینی جنابعالی این آسانسور خریده شده ؟

- بله قربان بنده دوازده ساله رئیس کارپردازی این موسسه هستم .

- خب چرا چنین آسانسور مسخره ای را خریدید ؟

- قربان بنده که توی منزلمون آسانسور نداشتم بدونم کدوم آسانسور خوبه کدوم بد ، از بس نماینده فروش چرب زبانی کرد بنده این مارکرا انتخاب کردم ، اصولا " قربان این روزها خرید آسانسور و ماشین لباسشوئی و تلویزیون رنگی و ضبط صوت هم عین هندونه شانسی شده و متأسفانه فروشنده ها محصولاتشونو بشرط چاقو نمیفروشند .



- اتفاقا " قربان رئیس قبلی هم به همین علت استعفا داد رفت یک موسسه دیگه ، البته شماکه زیاد چاق نیستین ولی ایشون چون دوبرابر شما بود اگریکنفری هم سوار آسانسورمیشدزنگ خطرش بصدا در میآمد .

- خب چرا رژیم نگرفت لاغر بشه ؟

- گرفت قربان ولی هر کاری کرد لاغر نشد و بالاخره هم ترجیح داد از این موسسه بره .

- آمدیم و منم پس فردا چاق شدم.

- خب نشین قربان ، کمتر بخورین ، بقول معروف کاه ازخود تون نیست کاهدون که از خودتونه .

- آقا این ضرب المثل نامتجانس که از دهن بنده بیرون آمد صورت جناب رئیس از فرط عصبانیت عین لبو شد و گفت :

- هیچ فهمیدی چه مزخرفی گفتی ؟

- قربان کجای حرف بنده مزخرف بود ، عین حقیقت راحضورتون عرض کردم منتها ما ایرانیها دوست نداریم حرف منطقی گوش کنیم ، ناهار که برای جنابعالی میارن برای هفت هشت نفر ورزشکار کافیه .

- من بمحض اینکه پام به اطاقم برسه

دستورمیدم شما رو از این پست بردارند.
ـ هر طور میل مبارکه قربان .
ـ حالا کارت بجائی رسیده که داری علنا " بمن توهین میکنی ؟
ـ قربان کجای حرف من توهینه شما میفرمائیداگرچاق‌بشم تکلیف بالا و پائین رفتنم باآسانسورچیه‌بنده هم عرض میکنم چاق‌نشین ، چطوری‌میشه‌چاق نشد ، آدم باید کمتر بخوره، جنابعالی بفرض‌هم دستور بفرمائیدازپست ریاست کارپردازی معزول‌بشم‌این‌آسانسور نه طبقه "هم‌کف" میاد نه بیشتر از دویست و چهل کیلو بار میبره!
ـ پس چاره چیه ؟
ـ قربان دستور بفرمائید آسانسور را عوض کنیم .
ـ بعدا " هم‌توی دلم گفتم خصوصا " اینکه کمپانی جدید حاضره بابت فروش آسانسور پور سانتاژ قابل توجهی‌به بنده تقدیم کنه.
پس از این برخورد چندین روز انتظار کشیدم‌رئیس جدیدیا دستور تعویض‌بنده راصادربفرمایندیا دستور تعویض‌آسانسور را ولی هیچکدام آن عملی نشد . بدین ترتیب‌که‌درملاقات بعدی ایشان پرسیدند
ـ شنیدم عصر دیروز چند نفر توی آسانسور زندانی شدند ؟
ـ قربان ،
آسانسور با سه چهار نفر کارمند لاغر که‌البته‌جمعا "دویست و چهل کیلو نمیشن بمدت سه ساعت میان زمین وآسمون بلا تکلیف‌موندن واگر برق چند دقیقه‌دیرتر میآمد اکسیژن داخل آسانسور تموم شده بود فاتحه....
ـ پس خدا بهشون رحم‌کرده
ـ همچنین بشما قربان .
ـ چرا بمن ؟
ـ چون قربان مرگ آنها حین انجام وظیفه‌بود و بایستی‌از طرف موسسه طبق قراری که داریم به ورثه غرامت پرداخت بشه.
ـ بااین‌ترتیب صلاح نمیدونم‌آسانسور جدیدبخریم ،چون‌با این آسانسور خراب اگر اداره‌ما بکلی آسانسور نداشته باشه خیلی سنگین‌تره ، فردا صبح عمله و بنا بیارین درب‌تمام طبقات آسانسور را تیغه کنید .
ـ هه...قربان چه‌جوری بگم ، آنوقت تکلیف جنابعالی با این هیکل‌سنگین چی میشه ؟
ـ مهم نیست دستور میدم دفتر کارم رامنتقل‌کنند به طبقه همکف چون علاوه بر خودم دوستانم هم که بملاقاتم میان همه سنگین وزن هستند و نمیتونند با اینهمه پله خودشونو برسونند به طبقه پنجم ، آقای رئیس کار پردازی همیشه از عقلت کمک بگیر نه از احساساتت ، اگر منطقی‌فکر کنی میبینی زندگی آنقدر ها هم که خیال میکردی سخت نیست .

● جوک

گفت . یه جوک خنده‌دار دست اول دارم
گفتم ـ بگو
گفت ـ تمدن بزرگ !

● ضرب‌المثل هفته !

خربزه گران است .. اطلاعات
بااین‌حساب بایدگفت .هرکس خربزه‌میخوره پای قرضشم میشینه !

● بیت هفته !

آسایش دوگیتی تفسیر این دوحرف‌است
با کاسبان مروت با صاحب‌خونه مدارا

● خواب

ولی ـ دیشب خواب‌هائی دیدم که‌مربوط به سال دو هزار بود .
دومی ـ بینم مترو رو دیدی ؟

● توقع

آدم‌پرتوقع‌کسی‌است که پس از خریددوکیلو گلابی وقتی اسکناس پنجاه تومنی به میوه فروش میدهد منتظر بقیهٔ پولش بشود !

● پرت !

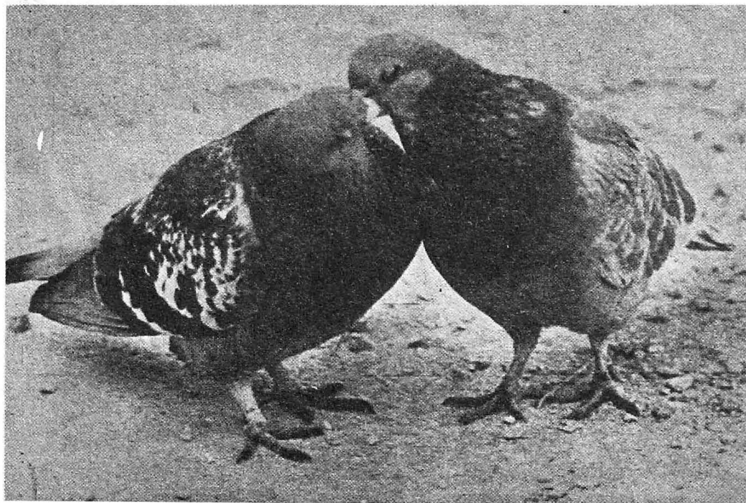
اولی ـ از کجا پرت شدی کمرت شکسته؟
دومی ـ ازجائی پرت نشدم فقط سه چهار کیلو میوه خریدم !

روش‌انقلابی « مصطفی‌چمران » زبانزدخاص‌وعام شده است



کاسترو : ماکه ایول آوردیم !

گبوتر بازی جرم محسوب میشود " جراید



ـ اگر خواست باهات بازی کنه برو از دستش شکایت کن !

بیخود نیست که در هر سوراخی که سر می‌کنی می‌بینی یک نفر مشغول جدول حل‌کردن است و چند نفر هم کارهای خود را به زمین گذاشته اند و سرگرم کمک به او هستند.

جدول کلمات متقاطع که در مطبوعات رایج است آموزنده‌ترین سرگرمی تفریحی سالم است که حتی رجال هم با همه گرفتاریهائی که دارند از این تفریح غفلت نمی‌ورزند.

حل جدول در عین حال که سطح اطلاعات آدم را در همه زمینه‌ها بالا می‌برد لذت آور هم هست منتهی گاهی شرح بعضی از واژه‌ها طوری است که یا آدم سرگیجه می‌گیرد و از مرحله پرت می‌شود یا مدتی معطل می‌ماند تا آن واژه را پیدا کند.

مثلا" می‌بینی نوشته: "از کشیدنی ها" و بلافاصله هزار چیز مثل سیگار ـ چپق و و و ... از نظرت می‌گذرد که همه کشیدنی است. آدم ناز می‌کشد، منت می‌کشد، بار می‌کشد، رنج می‌کشد، زجر می‌کشد، عذاب می‌کشد، ستم می‌کشد، آخر کدامش را بنویسد؟!

*یا می‌بینی نوشته: "وسیله ترقی" و حرف اولش هم "پ" درآمده. فکر می‌کنی لابد جوابش پرروئی است، یا پارتی بازی، یا پشت‌هم اندازی، یا پدرسوختگی.

ولی آخر می‌بینی هیچکدام از این واژه‌ها درنیامد و "پشت‌کار" درآمد که شاید اصلا" با واقعیت تطبیق نکند.

*یا نوشته: "از سفر اروپا با خود می‌آورند" و سیزده حرف است.

خوب از سفر اروپا چه چیزهائی با خود می‌آورند؟ لابد "لباس‌های ساخت ایران"!

*یا می‌بینی در مورد واژه‌ای نوشته: "جزو اسرار است" و مات میمانی که چه چیزی را بنویسی چون خیلی از چیزها جزو اسرار است. سن خانم‌ها، طرز اداره معاش کارمندی که هفتصد تومان حقوق و هفت سر عائله دارد، همه جزو اسرار است، کدام را باید نوشت و کدام را نباید نوشت؟!

*می‌بینی نوشته: "جنایتکار" و نمیدانی که منظورش چیست؟ چون جنایتکار یکی دوتا نیست. محتکر، نزولخوار، شرخر، هروئین فروش، بچه‌دزد و صدجور دیگر از این جانورها که همه جنایتکار هستند و فقط کارشان فرق می‌کند!

*برای حل جدول آشنائی با ادبیات فارسی هم لازم است و گرنه آدم به آسانی نمی‌تواند برخی از خانه‌ها را پرکند.

مثلا" شرح یکی از لغات این بود. "اگر آبستن باشد سحر خواهد زائید" کسی که جدول حل می‌کرد این را بلند خواند و من متوجه شدم که جوابش "شب" است و اشاره به این شعر فردوسی است:

فریب جهان قصه‌ای روشن است
سحر تاچه‌زاید شب آبستن است

ولی سایرین متوجه این شعر نبودند بدین جهت هرکسی به‌شوخی یا جدی یک جور مضمون کوک کرد.

یکی میگفت. "اگر زنی آبستن باشد، سحر معلوم نیست کجا خواهد زائید. یا در تاکسی می‌زاید یا درخانه، یا پشت در بیمارستان ...

* به دیدن دوستی رفته بودم.

پسرش که جدول حل می‌کرد به واژه‌ای رسید که شرحش نوشته بود: "از طلا قیمتی‌تر" وقتی آنرا بلند، خواند خواهردم بختش جواب داد:

هنرپیشه



شوخی با بازرگان!

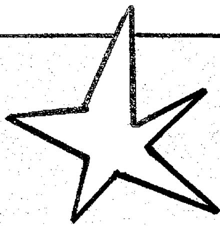
بازرگـان که معمـولا" در نطق‌های تلویزیونی خود از جوک و لطیفه استفاده میکند و مزاح می‌نماید رو به بچه‌اش کرد و گفت:

عزیزم بزرگ که شدی، به آدم جدی میشی... مگه نه؟

ـ نخیر، من میخوام درست مثل شما باشم.

"جلمبر"



 ای به نام «دب اصغر» !

"شوهر" ! پدرش گفت : " کلفت " ، مادرش گفت : "نوکر" وعمویش که بنائی داشت گفت. بنویس " سیمان " !

* در مورد لغت دیگر نوشته بود : " یکی ازستاره‌ها "همه فورا" به یاد ستاره‌های سینما افتادند . یکی گفت : " لیزتایلور " . یکی گفت : " شون کانری " سومی گفت : "فردین" چهارمی‌گفت : " سفیده " و هیچکدام ازاینها نبود . آخر سر وقتی دیدند "دب اصغر" در آمد با تمسخر گفتند : "دب اصغر" دیگرکدام هنرپیشه‌ای است ؟ !

* در برخی از جدول‌ها هم می‌بینی طرح کننده جدول هر جا که توانسته شوخ طبعی یا شیطنتی‌کرده‌است . مثلا "برابر یک واژه نوشته بود :

" مجازات چشم‌چرانی " من‌نوشتم "سر تراشیدن" و درست در نیامد ، آخر "ازدواج" درآمد !

* جای دیگر نوشته بود :

" چیزی که هم می‌توان داد هم نمی‌توان داد " و جوابش مالیات " بود : نوشته بود .

"باطبیعت‌آدمی‌نمی‌سازد " و من "گوشه‌گیری" و جنگ‌جوئی " و چند صفت دیگر را فکر کردم ولی آخر جوابش "راستی و درستی " درآمد .

گاهی‌به‌مصداق‌الکلام یجر الکلام در اطراف یک‌واژه‌هرکسی به نحوی اظهارلحیه می‌کند .

*برای‌انجام‌کاراداری‌پیش یکی از آشنایان رفتم و دیدم با یک مداد و یک مدادپاک کن به‌جان‌یک‌جدول افتاده است ، به‌واژه‌ای‌رسید که‌دربرابرش‌نوشته‌شده‌بود . " کلید محبت " . من گفتم : بنویس " بوسه " .

همکارش اعتراض کرد و گفت : بوسه کدام است ، بنویس "پول " ، اگر بوسه کلید محبت باشد همه مثل آب خوردن‌کلید ساز می‌شوند .

* در جای دیگر نوشته بود . "باب دوستی را باز می‌کند " .

از کیهان !

من گفتم : "تحفه" دیگری گفت . "رشوه" و سومی گفت : نان قرض دادن .

دراین‌میان یکی گفت : شاید منظورش‌خاله خرسه است !

* باز به‌جائی رسید که نوشته بود . "زمین غیر زراعتی " .

یکی گفت : بنویس " زن " !

پرسیدم : " به چه مناسبت " ؟ جوابداد : "آخربا این‌همه قرص ضد بارداری که درآمده عنقریب‌همه‌زنهاحکم‌زمین‌بایررا پیدا خواهند کرد . " وآقائی که کارخانه دارد و در مضیقه نیروی‌انسانی‌است گفت : "بله آقا ، یک‌علت کمبود کارگر هم همین است .

آخر بچه‌ای تولید نمی‌شود که کارگر یا کارمند از آب درآید " !

به ترویج دروغ و افتراکوش . . .

اگر داری تو عقل و دانش و هوش
بیا یکدم بده حرف مرا گوش
چرا بیکار نشستی پاشو از جات
تصرف کن اتاقی و بشین توش
بزن تابلو که اینجا حزب ایکس‌است
بود حامی خلق و مردم شوش!
هرآنکس را که از دولت رضا نیست
به دقت حرفهاشان را بده‌گوش
بزن چاپ‌و بگو ارگان رسمی است
بده روزنامه‌چی ، پولم بزار روش
ز یک کاه خبر ، کوهی علم کن
به ترویج دروغ و افترا کوش
دروغ و افترا ابزار کارست



دهد هر نیش را جلوه چو یک نوش
خلاصه ای رفیق انقلابی
تو در تضعیف دولت ، دم به‌دم‌کوش
ولی پنهان نباید کرد خلق را
برای قتل شیر ، عاجز بود موش.

"دخو"

---

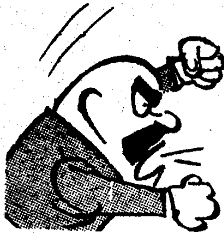
۲ جاسوس اسرائیلی در کردستان دستگیر شدند .
" جراید "



بگین : شانس‌آوردیم بقیه‌شون را دستگیر نکردن ! !

از : حسن حسینی

نان ماشینی



آن روز قرار بود کارخانه نان ماشینی بخش نورآباد، افتتاح شود.

همه سران محلی و کدخداهای دهات اطراف وعدهٔ زیادی از اهالی نورآباد و روستاهای تابع در جائی که از پیش تعیین شده، گرد آمده بودند تا شاهد مراسم افتتاح کارخانه نان ماشینی باشند.

بعد از شروع جلسه و کف زدنهای پراکنده و سوت بلبلی حضار، رئیس صنف نانوایان نورآباد، پشت بلندگو رفت، و نطق خود را شروع کرد.

ــ اهالی محترم نورآباد! زحمتکشان همانطور که می‌دانید مسئله نان مسئلــه خطیریست! (در اینجا جمعیت به پیروی از یکی از سران محلی که شروع به کف زدن کرده بود، کف زدند و هورا کشیدند) و هم چنین می‌دانید که نان برای سیر کردن شکم خیلی لازم است!

ما در فارسی ضرب المثل‌های زیادی در بارهٔ نان داریم.

مثلا" . (فکرنان کن که خربزه آب است!) یا (تیغ بران گر بدستت داد دست روزگار ــ هر چه میخواهی ببر اما مبر نان کسی!)

و همچنین ضرب المثل یا اصطلاح معروف (نان به نرخ روز خوردن) که دوستان و سروران گرامی حاضر در جلســه با این اصطلاح به خوبی آشنا هستند!

و ضرب المثل دیگری که می‌گوید (نونت نبود آبت نبود ... الی آخر)

جمعیت در اینجا با کف زدن شدید محل جلسه را بلرزه درآورد و سرو صداها که فرونشست رئیس صنف نانوایان نورآباد ادامه داد:

ــ بله دوستان! ما با توجه به ضربــ المثل‌های بالا می‌توانیم به اهمیت فوق العاده نان و نانوائی پی ببریم!

در روزگاری که همهٔ کارها بوسیله ماشین و با سرعت چشمگیر انجام می‌شود، آیــا حیف نیست که ما (نان) را با ماشین پخت نکنیم؟ آیا توسل به شیوه‌های کهن برای نان پختن، اهانتی به ماشین و ماشینیزم تلقی نمی‌شود؟! (کف زدن شدید حضار ....)

ــ ما باید با زمان پیش برویم، ما نباید ماشین را دست کم بگیریم. من در اینجا به تمام شاطرهای حاضر در جلسه اخطار می‌کنم که از حالا به فکر شغل دیگری باشند دیگر آن دوران گذشت که شاطر ها پشت تنور رقص شاطری می‌کردند و نان غیر بهداشتی دست مردم میدادند.

حالا وقت آن رسیده است که ما آبگوشت واشکنه را با نان ماشینی بخوریم و لذت ببریم!

رئیس صنف نانوایان نورآباد لیوان آبی را که دم دستش بود سر کشید و ادامه داد

ــ دوستان! برای شما مژده‌ای دارم امروز همهٔ شما به صرف یک وعده آبگوشت لذیذ دیزی میهمان صنف نانوایان ماشینی هستید، امروز به شما ثابت خواهد شد که نان ماشینی با آبگوشت چه ترید با مزه‌ای میدهد! من مطمئن هستم که گوشت کوبیده. با نان ماشینی غذای فوق العاده خوشمزه‌ای خواهد شد!

سپس رئیس صنف نانوایان به یکی از وردستانش اشاره‌ای کرد و گفت:

ــ لطفا " دیزی ها را سرو کنید!

طولی نکشید که تمام مجلس پر از دیزی شد و عطر آبگوشت فضا را انباشت. همه برای خوردن آماده شدند. آستین ها را بالا زدند و چهار زانو در کمین دیزی ها، روی زمین نشستند. رئیس صنف زیرگوش یکی دیگر از وردستانش گفت.

ــ پسر زود برو، نان ماشینی ها را بیاور، زود، معطل نکنی ها.

و طرف (چشم قربان) ی گفت و راه افتاد.

نیمساعت گذشت از نان ماشینی خبری نشد. همه شکم ها مالش میرفت. داشت صدای جمعیت بلند می‌شد. مردم همــه منتظر رسیدن نان ماشینی بودند. در این حین کسی که به دنبال نان ماشینی رفته بود، دست خالی برگشت و زیر گوش رئیس صنف، نانوایان نورآباد زمزمه‌ای کرد:

ــ قربان برق شهر رفته! تنور ها کار نمی‌کند! تا چند ساعت دیگر هم برق نمیاد!

رنگ از روی رئیس صنف نانوایان پرید. چیزی زیر گوش قاصد نان گفت. قاصد به سرعت دور شد.

رئیس صنف بار دیگر پشت میکروفن رفت و با من و من گفت:

اهالی محترم نورآباد! هر کاری خوب است که به افراط کشیده نشود ماشین خوب است ولی در حد اعتدال! ما اگر بخواهیم سرتاپا ماشینی بشویم دیگر چیزی برایمان نمی‌ماند.

ما باید در کنار ماشین، سنت‌های گذشته را نیز حفظ کنیم، تا دچار بلای بزرگ (ماشین زدگی) نشویم تعادل را باید در هر کاری در نظر داشت. یکی از دوستان به من نکته جالبی را گوشزد کرد. ایشان گفت که هیچ درست نیست که ما آبگوشت این غذای سنتی و ملی را با نان ماشینی بخوریم. ما باید آبگوشت را با همان نان های قدیمی و اصیل که بوی وطن می‌دهند، تناول کنیم و تذکر ایشان بنظر من کاملا" بجاست! و من از این دوست عزیز و نکته سنج صمیمانه تشکر می‌کنم و برای ایشان تقاضای کف بلند دارم!

و جمعیت گرسنه و بیحال، شروع به کف زدن کرد.

هنوز کف زدنها فروکش نکرده بود که پنج شش نفر، در حالیکه هر کدام یــک پشته نان بربری تنومند در دست داشتند، وارد مجلس شدند، و حمله به دیزی آبگوشت به طریقی سنتی و وطنی آغـــاز گردید! ..

o کاریجملاتور!

* پیچ‌های برجا یفل را فقط با چار فرانسه میتوان باز کرد.
* در بدر بدنبال کسی میگردم که ناظر خارجی را برای چشمهایم ترجمه کند.
* گلها پائیز تب زرد میگیرند.
* خفاشها چشم دیدن خورشید را ندارند.
* اگر گاو بال داشت اسمش خفاش بود.
* زیست شناس به حیوان پستاندار یک سینه بند هدیه کرد.
* درختها در جنگل بست نشستند.
* درخت عرعر را نمیشنوم.
* (ریشه) سفیر کبیر درخت در کشور زمین است.
* نیوتن با افتادن سیب از درخت به جاذبه جنسی (حوا) پی برد.
* جاذبه زمین در مقابل جاذبه جنسی اش لنگ انداخت.
* جز دلاکها تا بحال هیچکس در مقابلم لنگ نینداخته است.
* هیچ دندانپزشکی قادر به معالجه دندان آز نیست.
* یخ وقتی آب میشود، آب میشود.
* نفس آخر قدم اول مرگ است.
* فقط گریه شمع با هق هق همراه نیست
* اشک شمع روی صورتش ماسید.
* کسی که در استخر خالی شیرجه میرود اگر شنا هم بلد باشد باز غرق میشود.
* یک بار سیانور خورد، دیگر اینکار را نکرد.
* عکس آدم بیسروپا را بعنوان یک آدم عجیب الخلقه در روزنامه‌ها انداختند.

مرگ بر تو اعتیاد

از . سید حسین حسینی

ای که دادی هستی من را به باد
پیکرم شد از مددهایت مداد!
ثروت خود داده‌ام در راه تو
مانده‌ام اینک فقیر و بی‌سواد
با سواد خویش محشر میکنم
فرق نگذارم میان سین و صاد
بس که بهر تو گرفتم قرض و وام
کی دگر بر من کند کس اعتماد
از تو من پابند ولگردی شدم
گشتم آخر بی‌خیال و نامراد
حال کردم با تو حالم زار شد
کله شد بیمو ، فشار خون زیاد
از تو من بسیار هذیان گفته‌ام
گشته‌ام زندانی دیو فساد



مرگ بر تو اعتیاد
مرگ بر تو اعتیاد
گشته‌ام گمراه تو
مرگ بر تو اعتیاد
خرس را خر میکنم
مرگ بر تو اعتیاد
وضع من گشته درام
مرگ برتو اعتیاد
ساقط از مردی شدم
مرگ بر تو اعتیاد
سینه‌ام بیمار شد
مرگ بر تو اعتیاد
چون را ژون گفته‌ام
مرگ بر تو اعتیاد

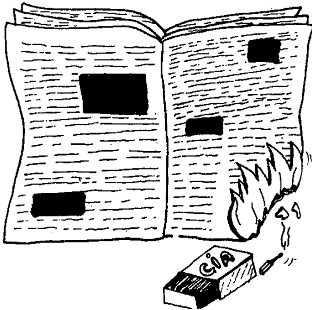
خوشحالی با علت !

بساز و بفروش ــ اوخ جون ، نمیدونی چقدر خوشحالم .

بنگاهی ــ علت خوشحالیت چیه ؟

بساز و بفروش ــ اینه که بانک ملی از اول مهرماه داره به بی‌خونه‌ها وام مسکن میده ! !

" خاله رورو "



ضدّ انقلاب

دادگاه انقلاب

م . سنگپائی



زنده باد ای دادگـــاه انقـــلاب از تو شد هموار ، راه انقـــلاب
زنده بـــاد آن رای و آن حکم متین دست حق آمد برون از آستین
حکم تـو ملهم ز خشم خلـــق مـــا رای‌تو ناظر به اشک تــوده‌هـــا
زنـده باد ای دادگـــاه مـردمـــی واقعـــا " بـر زخم دل‌هـا مرهمی
از پس اعصـــار و ادوار و قـــرون دست عـدلـت ز آستین آمد برون
داد مظلـومـان گرفتی از اشقیـــا ظالـــم ناپـاک را دادی جـــزا
ازتـوشـد ثابـت به صاحب زور وزر "آه صاحب درد را بـــاشـد اثر"
ازتـو شد ثابت به مـزدوران پست حق‌و نـاحق را حسابـی در پی‌است
ازتـو شد ثابت که دسـت انتقـــام سایـه اش پیوستـه بـاشـد مستدام
دزد و غاصب گـر که میر و شه بود نزد عـدلـت کمتـر از روبه بـــود
کو ، کجـا رفت آنکـه در بیـدادگـاه خنـده میزد بـر مصدق ، قاه قاه؟
کـوش آن مـردک کـه بـا تته پته کـرد صـادر حکـم قتل روزبـــه؟
مظهـر آن ننـگ و بدنـامـی کجاست قـاضی‌ی‌مارکسیست‌اسلامی کجاست
دادگـــاه انقـــلابی درگـــرفـــت داد مظلـومـان شهریـــور گرفـــت
دادسـی ی تیـر و هـم مـرداد ماه کیفـر جلاد هـــای روسیـــاه
جملگـــی در دادگـــاه انقـــلاب داده شـد ، احسن بدین عدل‌وعقاب
زنـــده و جاوید مانـــی استـــوار بـاد رگبـار تفنگـت بـر قـرار

آمریکا یک نیروی صد هزار نفری برای حفظ‌منافع خود در خلیج فارس تدارک دیده است
" جراید "

اژدهای هفت سر

گفت، آمریکـــا بـرای منطقـه خوابهای تازه گویا دیده است
تـــا نترسد انورالسادات بـــاز دست‌چربی برسرش‌مالیده است
قوت قلبی دهد بر این و آن گرچه‌خود ازکارما ترسیده‌است
دوستان مرغند وآمریکا خروس دون برای مرغها پاشیده است
بعد از این اندرگذرگاه خلیج اژدهای هفت‌سر خوابیده است
گفتمش:ازاین بلوف‌ها جانخور گرچه یارو پاچه‌ورمالیده است
لیک دنیا خوب میداند کـه او غالبا وقت عمل زائیـده است

ماجرای تحریم میوه!



یکی‌از وقایع بامزهٔ سال‌گذشته تحریم خرید میوه از طرف بعضی‌از مصرف کنندگان بود .

بدنبال این تحریم ، در یکی از میهمانیهای به ظاهر دوستانه و بعلت اختلاف سلیقه و کینه های جوراجور و سابقه دار حاضرین در باطن دشمنانه بنده از روی ناچاری این قضیه ، یعنی قضیهٔ تحریم‌خرید میوه را با آتان در میان گذاشتم و قسمشان دادم که بالاغیرتا " راستش را بگویند که در این مدت میوه خریده‌اند یا خیر.

به جان شما نباشد به جان خودم ، پس از طرح این سئوال در کمال حیرت مشاهده کردم که ۱۹ نفر از این جمع ۲۰ نفری میوه خریده‌اند و انگار نه انگار مسئله تحریمی در کار می‌باشد . آن یک نفر آخری هم که گوشش سنگین بود جوابداد ـ نخیر آقا ،باور بفرمایید از یکماه پیش تا حالا در مجلس " ترحیم " هیچکسی شرکت نکرده‌ام .

بهرحال‌در جواب این سئوال که چرا میوهٔ گران خریده‌اید ، حاضرین پاسخهایی دادند که چند تای آن محض نمونه خدمتتان عرض میشود .

ـ چون زنم "ویار" داشت براش خیار خریدم .

ـ میگفتند لیمو شیرین برای علاج سرماخوردگی بچهام خوب است و به همین دلیل لیموشیرین خریدم .

ـ نذر داشتم میوه بخرم .

ـ ای بابا ، در عرض‌هفته‌این چهار تا نارنگی و این یک کیلو سیب و پرتقال رو هم نخوریم که نمیشه .

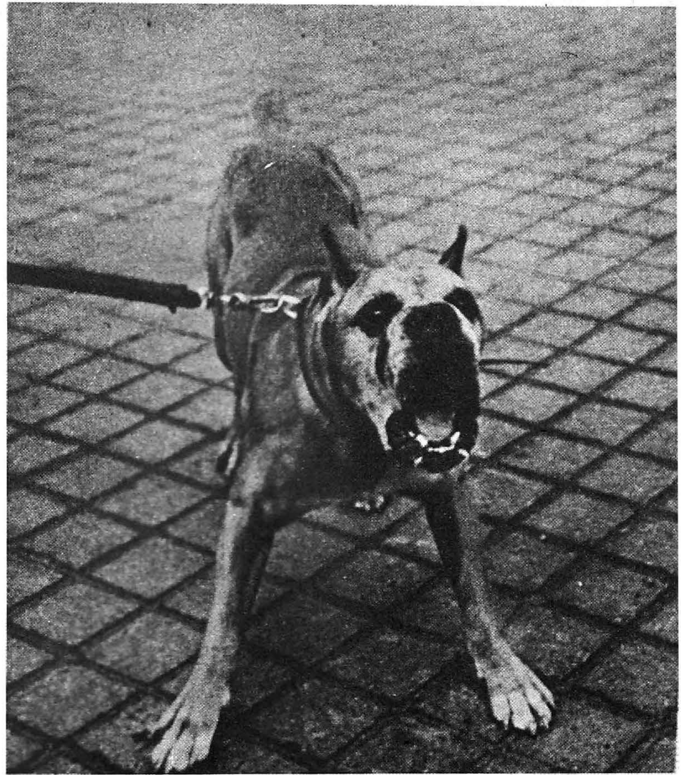
ـ خودم میوه فروشم .

ـ وقتی در بیمارستان بستری بودم ، موقع عیادت برام آوردند .

ـ دیدم میوه خیلی ارزونه ، هفت هشت کیلو خریدم .

" نکته پرداز"

" خانه‌های خالی اجاره داده میشود " " جراید "



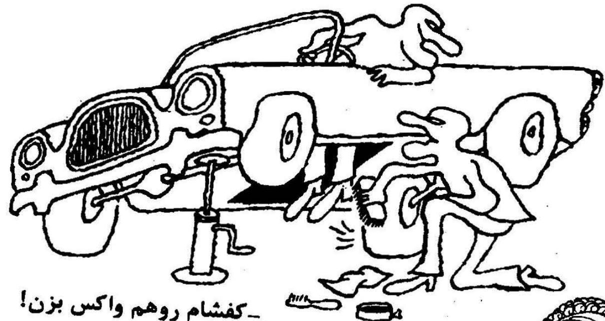
یک اقدام تدافعی از طرف صاحبخانه‌ها ! !



قبل از انقلاب ایران



بعد از انقلاب ایران



ـ کفشام روهم واکس بزن!



حکایت

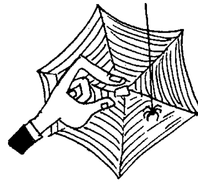
*کی سینجر را گفتند توچرا اینقدر بر مزار سلسلهٔ پهلوی گریبان حسرت چاک میدهی ؟
گفت : سلسلهٔ پهلوی گور پدرش ، من برای از دست رفتن چندین میلیون دلار جیره و باج سبیل ماهانه و قطع شدن حق التدریسی که از بابت آموزش تعلیمات جاسوسی و آداب دست نشاندگی به فرزند لوس و ننر آن نابکار ، بطور مستمر دریافت میداشتم درآه و فغانم ـ مگر نشنیده‌ای که حکما" گفته‌اند .

قطعه

"به‌مال‌مفت‌رسیدی ،هلاک‌کن‌خود را "
مدار دست زدزدی ، که رام و نوکر وار

اگرچه‌خلق‌جهان‌تف کنند بر ریشت
از آنچه دزدد ،سهم ترانهد پیشت

● نکته‌های باریکتر از تارعنکبوت !



* آدم اگر تو مملکت خودش‌ول بگرده و بیکارباشه‌بهتراز آنست‌که به خارج‌برود و بگویند طرف ضد انقلابیه !

*　*　*

* این‌ضدانقلابیون‌اگربه‌اندازه‌خباثت و شرارتی که دارند فهم و شعور داشتند بدون شک " علامه دهر " می‌شدند .

*　*　*

* اگر حرف " مفت " خریدار داشت تاکنون همه‌ی کسانی که از انقلاب ایران انتقادمی‌کنند میلیاردرشده‌بودند .

*　*　*

* بیچارگی شاه سابق درا ین بود که زمانی سر عقل آمد که دیگر رفته بود .

*　*　*

* سیاستمداری که وعده می‌دهدیاگول خورده و یا میخواهد گول بزند .

*　*　*

* در دوره ما سیاستمدار بودن مهم نیست ، سیاستمدار جلوه کردن‌مهم‌است.

*　*　*

* استدلال‌هزار تاست اما حقیقت‌فقط یکی است .

* انقلاب مثل لباس است ، درجاهای وصله خورده استحکام‌بیشتری دارد .

*　*　*

* ضرب‌المثل‌های قرن " ژ ــ ۳ "

* شاه‌رو که‌روبدی‌میگه منم‌خون‌دادم !

*　*　*

* یارورو‌توفرودگاه‌راه‌نمیدادن‌میگفت : " ژ ــ ۳ " دارم .

*　*　*

* آرزو بر ضد انقلابی عیب نیست !

*　*　*

* تنبان شاه که دو تا بشه به فکر ضد انقلاب میفته .

*　*　*

* جواب " بی ــ بی ــ سی " خاموشی است .

*　*　*

* خرج که از کیسه " سیا " بود ، ضد انقلابی شدن آسان بود .



● فرهنگ سیاسی « فانوس »

ضد انقلاب = شریک دزد و رفیق قافله
انقلاب = منقلب کننده حال ضد انقلاب
سازمان ملل = لولو سر خرمن .
حق "وتو" = حق قلدری .
مسجمه آزادی = ییلاخ دمکراتیک
کارتر = شخصی‌که‌دست‌به‌هرکاری‌بزند . . . می‌زند .
مریلین مونرو = ملکه نجابت آمریکائی .
آلکاپن = نمونه اصالت آمریکائی .
ملکه مادر = عروس هزار داماد .
شاه = رئیس دزدها .
سادات = عروس خاورمیانه .
اسرائیل = داماد خاورمیانه
اشرف = ملکه نجابت خانواده‌پالانی .
صهیونیسم = مدافع ملل مستعف‌جهان
حقوق بشر = سیاه‌بازی آمریکائی‌ها .

خاطره ای از زمان اختناق ...



چند سال قبل پیش‌ازآنکه روزنامه‌توفیق‌به‌غضب‌هویدای معدوم و دربار فاسد پهلوی گرفتار و تعطیل شود لطیفه‌ای رابه‌این‌شرح درروزنامه توفیق نوشتم که‌منجربه‌توقیف‌روزنامه شدبطوریکه مجبورشدیم برای انتشار آن این لطیفه‌راحذف کنیم .

آنروزهاما‌به‌هویدای‌معدوم " عصایی " لقب داده‌بودیم واین‌کلمه‌عصایی به سرزبانها افتاده‌بودبطوریکه‌اکثرا "مردم او را عصائی می‌نامیدند . اما لطیفه‌ای که موجب توقیف روزنامه شد :

پیرمرد محترمی عصازنان ازخیابان رد می‌شد . کهولت سن و بیماری سبب شده بود که‌عرض‌خیابان را با تانی طی کند به همین دلیل یکی از رانندگان عبوری سرش را از شیشه ماشین بیرون آورد و با عصبانیت به پیرمرد گفت : آهای مردک عصایی . . . .

پیرمرد در حالیکه از این توهین‌به‌خشم‌آمده‌بودراننده را مخاطب قرار داده و گفت : پسرم هر چه میخواهی بگو هر فحشی می‌خواهی بده اما بمن" عصایی " نگوچون‌یک عمراست‌که من در این‌مملکت با " آبرو " زندگی کرده‌ام آنوقت تو بـه من می‌گوئی " عصایی " !

کاریکلماتور



از : پرویز شاهپور

* بهار در فصل پائیز گل کاغذی بو می‌کند !

* رد پای تنهائی‌ام را در اجتماع جستجو می‌کنم !

* پروانه خاکسترنشین شد !

* شهابی که در روز بار سفر به بندد دیده نمی‌شود !

* شب بی‌ستاره را در تاریک‌خانه عکاسی حبس کردم !

* وقتی تصویر گلی که به‌آب افتاده بود پرپر شد ماهی‌ها اشک ریختند !

* دریا ، قطره باران بزرگی است !

* پروانه‌ها روح گل پرپر شده را تا افق دور دست بدرقه کردند !

* آرزو می‌کنم قلبم قبل از مغزم از کار بیفتد !

* با قلبم به معشوقه‌ام می‌اندیشم !

* آدم نابینا نمی‌تواند حدس بزند که ستاره‌ای در هفت آسمان دارد یا نه؟ !

* باغبان با قطرات اشکش سقوط برگ‌های زرد پائیزی را همراهی کرد .

* شناسنامه برگ‌ها را در پائیز باطل می‌کنم !

* روی تختخواب یک نفره آدم زودتر خوابش می‌برد !

* باد به چراغ خاموش کاری ندارد .

* باد بسکه دنبال برگ‌های پائیزی دوید به نفس نفس افتاد .

* رودخانه‌ایکه از دریا سرچشمه بگیرد به کوهستان می‌ریزد !

!

هرگز دل ما ز خصم در بیم نشد
در بیم ز صاحبان دیهیم نشد
ای جان به فدای آنکه پیش دشمن
تسلیم نمود جان و تسلیم نشد

" فرخی یزدی "

• خروس

بعضی‌ها آنقدر سیاسی فکر می‌کنند که وقتی می‌خواهند بگویند که سر خروس خانه‌شان را بریده‌اند ، میگویند خروس خانه شان را "ترور" کرده‌اند !

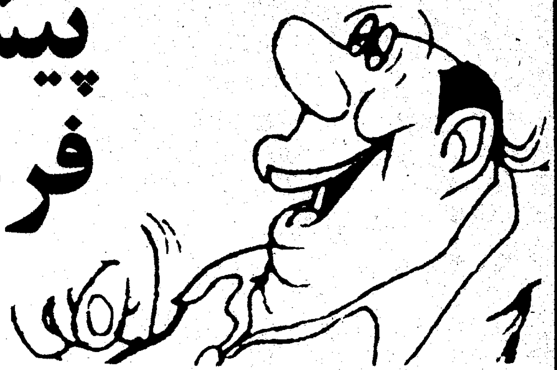
" قاف"



تشکر ثریا . . .

خبرنگار هنری " فانوس " از پاریس گزارش میدهد که ثریا اسفندیاری معروف به‌همسر دوم شاه مخلوع اخیرا" تحت‌نظر یک‌روانشناس ورزیده‌فرانسوی‌تحت‌معالجه قرار گرفته‌است . " ثریا " در مورد بستری شدنش به خبرنگارما اعلام داشت‌که‌اخیرا" دچارفراموشی شده‌زیرامطالبی که‌ازمجلات فارسی و کتابهائی که بعنوان خاطرات او در ایران انتشار یافته است را اصلا" به یاد ندارد و به خاطر نمی‌آورد !

نقش شرکت‌واحد در پیشرفت فرهنگ



من اعتقاد دارم که شرکت واحد در پیشرفت فرهنگ کشور از وزارت آموزش و پرورش هم مؤثر تر است لطفا" به ریش بنده نخندید اگر برای شما دلیل قانع کننده‌ای نیاوردم آنوقت هر چه دلتان خواست بگوئید. البته بنده یک شهرستانی هستم ولی چون زیاد به تهران مسافرت میکنم در نتیجه با شرکت واحد و ایستادن درصف اتوبوس ارتباط زیادی دارم ، اینرا هم باید عرض کنم که بنده تا چند سال پیش کوره سوادی داشتم یعنی سواد حقیر مثل حقوق کار مندان دولت یک طرفش ناقص بود یا اگر خوش ذوقی بخواهم خرج بدهم باید بگویم که مثل دامن کوتاه خانمها کفاف همه جایم را نمیداد.

درد سرتان ندهم و در یک کلمه عرض کنم که بنده تا آنوقت فقط یک" مینی سواد" داشتم . ولی حالا از تصدیق سر شرکت واحد آنقدر سواد دارم که بتوانم با علما و ادبا به بحث بنشینم وحتی پشت آنها را هم بخاک بمالم.

داستان با سواد شدن مخلص هم چنین است. همانطور که میدانید از وقتی شرکت واحد بوجود آمد صف اتوبوس هم بوجود آمد واز وقتی صف اتوبوس بوجود آمد سر و کله ناراحتی مسافرین و حرص و جوش خوردن آنها هم پیدا شد.

ولی ازاین صف هر کدام بنوعی استفاده کردند . عده‌ای که در راس شرکت کذائی بودند (البته چند سال قبل) به آلاف حسابی رسیدند. عده‌ای هم که صبح تا شب توی صف ها ماندند و دندان قروچه رفتند ، ضمن خورد کردن اعصاب خود متخصص در حرفهای بد فولکوریک شدند عده‌ای هم که مثل بنده از آب کره میگرفتند و متاء سفانه تعدادشان خیلی انگشت شمار بود بفکر استفاده‌های خوب از این وضع بد افتادند . در روز های اول حقیر همین که بلای صف را بغل گوش خود حس کردم برای اینکه اعصابم ناراحت نشود دفتر لغت معنی را برداشتم و سر صف مشغول فرا- گرفتن دانش شدم . با زیاد شدن علم بنده طول صف‌های شرکت واحد هم زیاد شد ودیگر دفتر لغت کفاف نمیداد ایندفعه کتاب دوبیتی‌های باباطاهر را توی صف آوردم آنهم کفاف بیش ازیکی دو صف را نداد" غزلیات حافظ" راآوردم آنهم تمام شد . گلستان سعدی را پیش کشیدم ولی چون در مدرسه هم خوانده بودم و با آن آشنائی داشتم وسط وسطهای صف مراقال گذاشت کتابهای "حسین کرد" امیر ارسلان رومی " را همراه بردم آنها هم تمام شد.

دیدم نه - صف جای خندیدن نیست دیگر نوبت کتابهای بزرگ تر بود ومن مثل تریاکی‌ها که به " بست آخر شب" معتاد باشند به مطالعهٔ صفی عادت کرده بودم درد سرتان ندهم تا حال این کتاب ها را در صف اتوبوس مطالعه کرده‌ام خمسهٔ نظامی - مثنوی مولوی - شاهنامه فردوسی - چهل طوطی - هزارو یکشب - شوهر آهو خانم - امثال وحکم دهخدا - سه تفنگدار - بینوایان ویکتورهوگو - دائرةالمعارف - کتاب دکترژیواگو - و حالا که دارم این مطلب را می‌نویسم باز " صف اتوبوس " رابرای نوشتن این مقاله بالا بلند انتخاب کرده‌ام و این کاغذ را هم گذاشته ام روی کتاب "نگاهی بتاریخ جهان " اثر " جواهر لعل نهرو " ، (البته جلد سومش) و وقتی این کتاب را تمام کردم تصمیم دارم کتاب تاریخ " انقلاب مشروطیت" کسروی را هم بخوانم و به بینم آن خدا بیامرز ها اگر صف اتوبوس داشتند .

چه کاری میکردند .

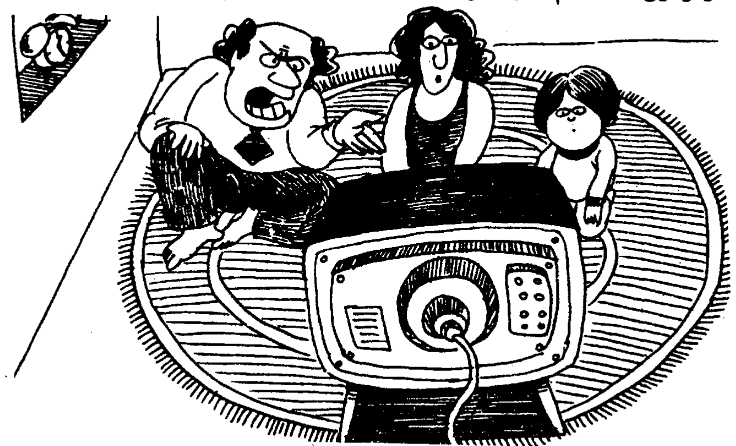
حالا متوجه شدید که شرکت واحد برای پیشرفت فرهنگ واقعا" میتواند از وزارت آموزش و پرورش هم مؤثر تر باشد .

(همدان - حسین زواری)

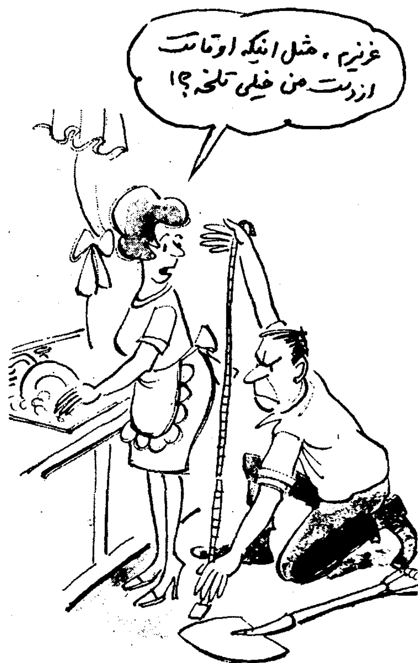


زاهدی گندم به آسیاب کل عنایت برد که آرد کند . کل عنایت گفت حالا وقت ندارم ، زاهد گفت اگر گندم مرا آرد نکنی دعا میکنم که برتو و آسیاب و الاغت بلا نازل شود. کل عنایت گفت مگر دعای تو مستجاب می شود؟ گفت بلی ،کل عنایت جوابداد پس در اینصورت دعا کن که گندمت همینطوری آرد شود که منت مرا هم نکشیده باشی!

تلویزیون به فیلم‌های خوب سینمای ایران کمک میکند .

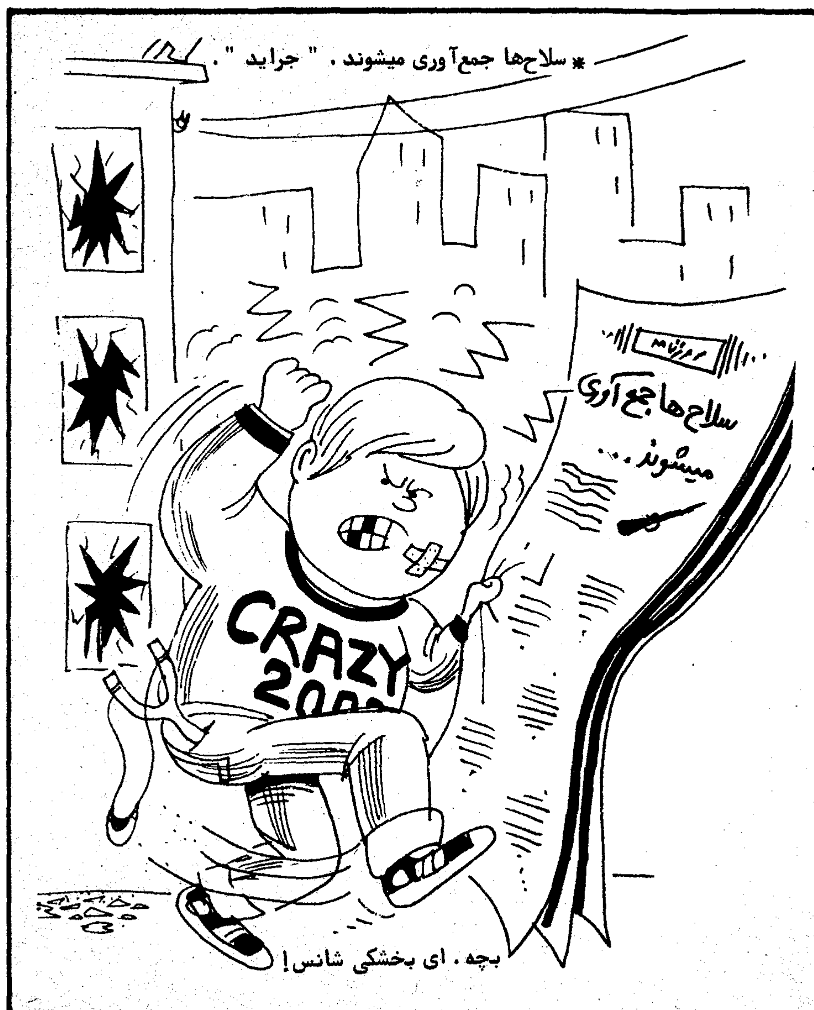


- اگه راست میگین یه فکری به حال برنامه‌های خودتون بکینن





ــ از بدشانسی ما، فعلا" اپارتمانهای بسازو بفروش ها یکی یکی داره پائین میاد !



بچه. ای بخشکی شانس!

ای ننه مم رضا

ای ملکه ای ننهٔ ممرضا
عاقبت اسرار تو شد بر ملا
خلق در کاخ ترا باز کرد
پرده بدور از رخ آن راز کرد
دید که‌با آنهمهٔ سن و سال
بوده‌ای از کار هوس بی‌مثال
شیشهٔ می بود فزون از دویست
زآنچه که‌درشهر یکی قطره‌نیست
بود ترا هم عرق وهم شراب
وای بتو ای زن خانه خراب
بود چه‌آن فیلم ترا درسرای؟
سکس نشان‌دادن وتو؟ وای وای
ای هوس معرکه گیری ترا
این هنر آخر سر پیری چرا؟
باش که گویند بمردم رنود
از پسر، آن فاحشه کمتر نبود
کاشکی از خلق ترا شرم بود
زآنهمه بیچاره‌ات آزرم بود
عقل که‌بود ازتو بری، راستی
می دگر ازبهر چه میخواستی؟
حال بغربت زپی عشرتی؟
یا پی عشرت زپی فرصتی؟
شیوهٔ مستی مبر از یاد باز؟
نغمهٔ دلدادگی از نو، نواز
در هنر مفسده پیروز باش
روسپیان را هنر آموز باش
باز در آنجا بلجن غوطه زن
ای لجن غوطه زده در لجن

خلیل خان ـ آهنگر



غزل جاهلانه !

ای دیدن روی مثـه تو دفـع بلیات
وصف رخ تـو سوژه صدهـا غزلیـات
زلفین تو دامات ، و دو ساق تو بلورات
شهد لـب تو خوشمزه‌تر از هرعسلیات
نرگـس زد و چشم تو آموخـت خماری
زانرو شده مشهـور به ضرب المثلیـات
دندان تو مرواری اصـل است عزیزم
بشکسـت به بازار تو نـرخ بدلیـات
هرکس که قدت گفت چو سرواست غلط کرد
کـی سـرو تواند که شود منتقلیـات
ازچیسـت نداری ز دل بنده خبرجات
گویند که دل هست به دل متصلیـات
کردی تو ز کـوی من افسـرده فرارات
رنجیده‌ای از عاشق خود بی‌عللیات
صد حیف ز " دلدم " بگریزی و بیفتی
در دامن هرکافر و دزد و دغلیـات



" خوش کیش " به زندان ابد محکوم شد .

* آخرین عکس شاه مخلوع .



پالانی اعلیحضرت شاف اند شاف درحرفه جدید !

اسرائیل ازدیدگاههای مختلف

* بشردوستان : اسرائیل نابود است ، فلسطین پیروز است .

* آمریکا : اسرائیل ، این "نوچهٔ" خوب ما ، آباد باید گردد ! !

* انورالسادات : کشورهـای عربی ، قسمتی از اسرائیل باید گردد !

* کشورهای اروپایی : رابطه با اسرائیل ، محرمانه باید گردد !

* آوارگان عرب : اسرائیل ، دشمـن خونخوار ما .

* استعمارگران : روشهای اسرائیـل ، تعمیم باید گردد !

" بهروز "

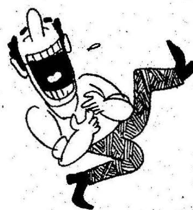
* شاه سابق تغییر چهره می‌دهد .

" جراید "



اگه تغییر جنسیت هم بدی فایده‌ای نداره ! !

● خنده !



* بدترین روزهای عمر شما روزی است که هرگز نخندیده‌اید .

" شالتور "

* شادمانی درخانه‌ایست که مهرو محبت در آن مسکن دارد شادمانی عبارت است از پروراندن و نشو و نما دادن عالیترین صفات و خصائص انسانی .

"ارسطو"

* برای اینکه بزرگ و پر ارزش باشید هنگامیکه میخواهد اشکهای شما بریزد تبسم کنید .

"برنالو"

* گریه کردن آسان است ، خندیدن مشکل است .

"مولیر"

* "خنده" در زمان واحد نمی‌تواندبا



دزدی که باید وارد تاریخ شود!

نوشته. عزیز نسین

وقتی در سال ۱۹۴۷ زندانی بودم، با خیلی از دزدهایی که هم زندانم بودند، دوست شده‌بودم و تمام اسرار و رموزدزدی رااز آنها یاد گرفته بودم. رموز جیب‌بری ـ دخل‌زنی ـ دیوار بالا رفتن ـ جواهر دزدی ـ قالی و قالیچه دزدی و انواع دزدی‌های دیگر. هر کدام از انواع دزدی برای خود فوت و فن و لم و شگرد مخصوصی دارد.

روزی از روزها، دزدی بنام " تحسین گربه " به زندان افتاد. من نمیدانستم یک نوع دزدی هم بنام " شگرد گربه " وجود دارد. یک روز از " تحسین " پرسیدم که دیگر این چه نوع دزدی است. اوبرایم تعریف کرد:

داشم، شگرد گربه اختراع نوکرته، اگه قرار باشه یه روز تاریخ دزدی باشه یه روز تاریخ دزدی‌کتاب بشه، اسم مخلصت میره تو تاریخ. این شگرد و نوکرت اختراع کرده... طوری که " تحسین گربه "میگفت، سه چهار تا گربه دست‌آموزداشت و کارش این بود که یکی از این گربه‌ها را بغل‌کند و تو کوچه‌ها راه بیفتد. اگر ببیند توی ایوانی لباسی و گلیم و اینجور چیزها پهن کرده‌اند که خشک بشود گربه را پرت می‌کند توی این ایوان. گربه پالتو و لباس و گلیم و اینجور چیزهارا که در ایوان پهن کرده‌اند پنجول میزندوفرارمیکند. گربه هم بعدا " خودش به خانه میآید.

بطوری که میگفت، این نوع دزدی را نه فقط از ایوانهای طبقه اول، حتی از ایوانهای طبقه‌دوم‌هم میکرده.

" تحسین " میگفت:

ـ اما یه گربه‌ای داشتیم به اسم " سارمان ". اون از اون بلاها بود. اون رو به ایوانهای طبقه‌سوم هم پرت می‌کردم...

بطوری‌که تحسین میگفت، گربه‌هادر این کارچنان ورزیده میشوند که حتی میتوانند قالیهای سنگین را که روی‌نرده‌ها پهن‌میکنند، اگر به آسانی از روی نرده‌ها نلغزد و نیفتد، با چنگ و پنجول آنقدرمیکشند و این وروآن ورش می‌کنند که بالاخره قالی را از آن بالا می‌اندازند و تا کارشان تمام نشود، دست از تقلا وکوشش نمی‌کشند تا اینکه بالاخره موفق شوند!





هیچ حالت دیگری جمع شود زیرا هنگام بروز "خنده" ماهمه‌چیزرافراموش‌می‌کنیم و همین فراموشی است که خنده ما را نشاط انگیزتر میکند.

"برگسون"

* اندوه مرگ روح است و خنده‌زندگی آن.

"لقمان"

* بعضی‌هاخنده‌اشان‌از گریه دردناکتر است.

" دیل کارنگی"

* تبسم و خنده فقرا از دایره لب‌ها تجاوز نمیکند.

" امیل زولا "

* خنده‌بهترین‌اسلحه‌درجنگ‌بازندگی است.

" آناتول فرانس"

* گریه‌کردن‌آسان‌است، خندیدن‌مشکل است، فقط‌آنهائی که زیاد گریه‌کرده‌اند میتوانند قدر زیبائی‌های‌زندگی‌رابدانند و خوب بخندند.

" اوریانا فالاچی "

* هر که بخندد کتکش می‌زنند
وای بروزی که بخندد کتک.

" فانوس "

نوشته . مظفر ایزگو" طنز نویس مشهور ترک"

مرغ ثریا خانم !

داماد ما وقتی پس از یکسال واندی اقامت در آلمان به کشورمان آمد دست‌خالی نبود و بهر دوز و کلکی بود یخچالی بهمراه خودش آورده‌بود . وقتی ازاودرباره یخچال پرسیدم گفت :

ـ دلم‌رضاندادکه پدر زنم آب گرم بخوره و مریض بشه !

ضمن تشکر از او گفتم :

ـ ولی پسرم این یخچال و اسه این خونه کوچک ما خیلی زیاده !

ـ پدر جون تو صبر کن بعدا" فایده شو میفهمی !

ناچار سکوت کردم و چیزی نگفتم . . .

از فردای روزی که داماد ما یخچالی توی خونمون آورد ، خونهٔ ما به صورت سرد خونه شهرداری دراومد و هرکس به نسبت دارائی خودش از گوشت گرفته تا ماست ! و از کوفته تا آبگوشت بطرف یخچال ما هجوم آورده و مرتب به زن من می‌گفتند :

ـ خدیجه خانم خیر امواتت این غذای ما رو بذار توی یخچالت ، خیر امواتت این بادمجونای ما رو یه جائی جابده !

از همه بدتر طرفهای عصرکه می‌شد مردم برای‌بردن‌آب‌خنک‌به‌منزل‌ماحمله‌ورمی‌شدند .

ـ آهای خدیجه خانم خیر پدر ومادرت‌یه چیکه آب خنک تو این کوزه پرکن ! خدیجه خانم‌این‌بادیه‌هاراهم‌خیرامواتت یخ‌بریز !

روزهائی می‌شد که ما قطره‌ای آب برای خوردن و جائی برای‌گذاشتن‌خوراک خودمان پیدا نمی‌کردیم در حالیکه زن بیچاره ام با ناراحتی تمام مشغول تحویل و تحول انواع غذاها و پر و خالی کردن کوزه‌ها و بادیه ها بود .

ـ این کوفتهٔ فاطمه خانم ، این آش جو جعفر آقا ، این هم شله زرد صغرا خانم و . . .

دیدم‌این‌طوری‌نمی‌شه‌وما باید بهر ترتیبی شده از این سردخانه استفاده‌ای ببریم لذا رو بزنم کرده گفتم :

ـ عزیزم دیگه توحق نداری از امروز غذا بپزی .

زنم با خوشحالی پرسید :

ـ به بینم بلیت بخت‌آزمائیت برنده شده و بعد از این توکافه‌ها غذا خواهیم خورد ؟ !

با خوشحالی گفتم :

ـ بله ، بعد از این تو بهترین رستورانها غذا خواهیم خورد اونم بهترین غذاهائی‌که دلت میخواد .



زنم گفت :

ـ دلم هوس دلمه کرده

ـ باشه ، چند دقیقه صبر کن . . .

و بلافاصله در یخچال رو باز کردم و از دلمهٔ فاطمه خانم دوتا برداشتم و پرسیدم :

ـ عزیزم دلت ماست هم می‌خواد ؟

زنم فریاد زنان گفت :

ـ داری چیکار می‌کنی ؟ این گناهه .

ـ گناهش بپای من . ببینم کتلت هم دلت می‌خواد ، فلفل سبز چطور ؟

زنم با ناراحتی گفت :

ـ من‌هیچی‌نمی‌خوام .آخه‌مگه‌ممکنه‌هندونه مردم را خورد ؟



روزهای اول لقمه ها از گلوی زنم پائین نمی‌رفت ولی بعدها که دید از ناراحتی غذا پختن آسوده شده در کش‌رفتن غذای مردم با من مسابقه گذاشت !

ـ آره عزیزم ، امروز بهجت خانم دلمه‌ای آورده که بی‌نظیره !

ـ ثریا خانم هم غذای مرغ آورده . . .

ـ این‌اخترخانم بی‌انصاف‌اصلا"توغذاهاش روغن نمی‌ریزه . . .

ـ خوب چیزی نیست ، باختر خانم بگو یا توی غذاهاش روغن بریزه یا اینکه یخچال ما ظرفیت غذاهای بی‌روغن او نو نداره !

روزگار ما بخوشی و خوشحالی می‌گذشت تا اینکه پسر ناقلای رقیه‌خانم‌که متوجه کش‌رفتن غذاهایشان شده بود مچمونو گرفت و گفت :

ـ حسین‌عمو ، من‌وقتی‌این‌دلمه‌ها را آوردم ۱۵ تا بود حالا که می‌برم ۱۳ تاست ؟ !

ـ پسرجون پرت و پلانگو ، دلم نمی‌خواد نام این عدد نحس رو بزبون بیاری .

ـ بخدا عموجون ۲ تا کمه ، اونم دوتا از اون گنده گنده‌هاش !

قیافه عصبانی بخود گرفتم و گفتم :

ـ یه سیلی بهت می‌زنم که خودت و دلمه هات‌پت‌وپهن‌بشین ، پسره ور پریده خجالت نمی‌کشی این حرفها را می‌زنی ، به بشر خوبی نیومده ، هم باید محض رضای خدا غذاها

شونونگهداشت‌هم‌تهمت دزدی را قبول کرد ! به مادرت بگو بعد از این دیگه تویخچال ما غذا نذاره !

فردای‌آنروزرقیه خانم با قابلمهٔ کوفته‌اش بسر وقت یخچال ما آمد و در حالیکه جدیت می‌کردم خودمو ناراحت نشان بدهم گفتم :

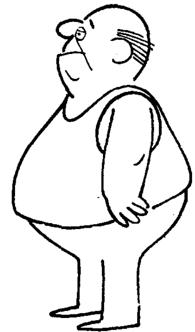
ــ نه خانم دیگه نمیشه !

ــ حسین آقاجون شما به بزرگی‌خودتون ببخشین‌حرف‌بچه‌روکه‌نمیشه به حساب آورد

ــ آخه رقیه خانم مگر این کار ممکنه ؟ !

ــ ببین حسین آقاجون از قدیم و ندیم گفتم‌آدم‌خوش‌حساب شریک‌مال مردمه . بخدا اگراین‌کوفته‌هاروکه‌امروزمی‌خوام تویخچالتون بگذارم ۲ ــ ۳ تا شو نخورین ازتون می‌رنجم! خواهش می‌کنم بخورین و نوش جانتون باشه!

از آن روز بود که کار ماورونق‌گرفت‌و هرکس به فراخور حال خودش ضمن سپردن‌غذایشان به ما می‌گفتند :



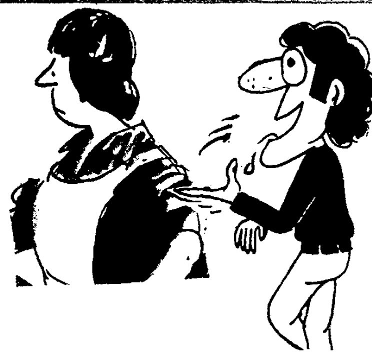
ــ از دلمه‌ها دو تاش مال شماست گوارای وجودتان !

ــ از کوفته ها ۴ تاش مال شماست . مثل شیر مادر حلالتون باشه .

ــ بابام سلام رسوند و گفت حسین آقا از غذای ما هم برداره !

به‌این‌ترتیب مسئله‌خوراک‌ما حل‌شد و هنوز یکسال‌نگذشته‌بودکه‌دامادمون باز هم ازآلمان اومدواینبار‌یک دونه تلویزیون برای ما آورده بود .

درحالی که دامادم را تنگ درآغوش‌گرفته بودم گفتم :



ــ داماد عزیزم خیلی‌ازت ممنون هستم فقط اینو کم داشتیم که تو اونم آوردی .

ــ دلم رضا نداد که همه ازوقایع روز باخبر بشن و شما نشین ،ازاین لحاظ این تلویزیونو براتون آوردم .

ــ خب این چیه ؟

ــ آنتن تلویزیونه !

ــ اونو باید پشت بوم نصب کرد ؟

ــ بله پدرجون .

ــ اگرسقف‌خونه‌روباخودش‌پائین‌بیاره‌چی ؟ تو خودت خوب میدونی که سقف خونه ما همچین قرص و محکم نیست .

بهر زحمتی بود آنتن رانصب کردیم وشب اول‌تمام‌اهالی‌محل خونه‌ما بودند . بهانه‌اش هم آسان بود و ازدحام آنها به خاطر تبریک گفتن به من جهت داشتن تلویزیون بود .

ناچار باشیرینی و چای و قهوه از آنها پذیرائی کردیم .شب بعد تلاش عجیبی در خانه ما حکم‌فرما بود و هرکس جدیت می‌کرد جای بهتری برای دیدن تلویزیون دست و پا کندواین‌سروصدادر تمام محله شنیده‌می‌شد ــ خدیجه خانم هو . . . . تلویزیون برنامه داره یا نه . . . ؟

ــ داره‌عزیزم . . . . بفرمائید .

سه چهار شبانه روز خانه ما به صورت یکی از سینماهای درجه سوم درآمده بود . تا اینکه روزپنجم‌زنم‌را مخاطب قرارداده گفتم : خانم جون با این روش که ما می‌ریم آخر برج باید یه چیزی هم بدهکار مردم باشیم .

تو درست ۵ شبانه‌روزه که شیرینی و چای‌و قهوه میدی و اصلا" حالیت نیست تازه بگیم اینها به‌جهنم اگر برق مونو قطع کنند چیکار می‌کنی ؟

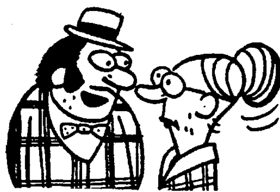
ــ عزیزم خواهش می‌کنم دلشونو نشکن .

ــ نه نمی‌شکنم ولی باید بڑاشون برنامه‌ای تهیه کنم .

فرداشب درست موقعی که تلویزیون ما فیلم مهیج‌ودلهره‌آوری‌رانمایش‌می‌داد آنرا خاموش کرده سخنان خود را چنین شروع کردم :

ــ همسایه‌های عزیز ، دوستان‌محترم ــ از فردا صبح هیچکس نمی‌تواند بدون بلیطوارد خانه ما بشود بلیط برای محصلین واطفال‌نیم لیره و برای بزرگسالان یک لیره می‌باشد !

استعمال‌هرنوع‌مواد مخدر و سیگار در حین نمایش‌فیلم ممنوع است . کسانی‌که‌یکباراز اطاق



خارج شوند حق برگشت ندارند مگرآنکه‌بلیط دیگری خریداری کنند . ورود اطفال کمتر از ۳ ماهه در روز و ۹ ماهه در شب اکیدا" ممنوع می‌باشد . تماشاچیان محترم موظف به‌رعایت مفاداین‌آگهی می باشند .هیچکس چیزی نگفت ولی وقتی فردا صبح از خانه بیرون آمدم با صف طویلی از خریداران بلیط مواجه شدم و فورا" مبادرت به فروش بلیط‌کردم‌دو روزبعد آشپزخانه‌را به‌شکل بوفه درآورده خانم‌مشغول فروش‌نوشیدنی‌شد و من به وضع داخلی سالن پرداختم !

خداوند هزار مرتبه برکت به اهالی محله مون بده . شبی نیست‌که ۷۰ ــ ۸۰ لیره کاسب نباشیم . مخصوصا" حالاکه هوا گرم شده و سالن روبه حیاط منزل منتقل‌کردم دیگه‌دردی بنام کمبود جا یا نداشتن بلیط پیش‌فروش نداریم !

جدول



قلیونی !

۱ ـ گدای نمره ـ سخن چین ۲۰ ـ میوه الکلی ـ طایفه ـ خوب و پسندیده ! ۳ ـ سماق شیرین ـ بزرگش علامت نزدن است ـ حشرهٔ بافنده . ۴ ـ گاهی ـ میوهٔ تنبل و تنوری ـ نوعی اتومبیل است ـ الاغ میبرد .

۵ ـ این یکی نیز مارک نوعی اتومبیل است ـ آبستن !

۶ ـ شلاق گوشتی ـ سلاح آدم . هیز افسار گسیخته !

۷ ـ شهری در شمال که اسما " روش است ـ به این جور آدمها اسرارتان را نگوئید ـ رسم و کیش !

۸ ـ سپاس ـ در اتوبوس این طوری باید ایستاد !

۹ ـ نوعی پوشاک ـ به اصطلاح این هم نوعی شعر است ! ـ خاطر .

۱۰ ـ فارغ التحصیل باید بدهد ـ جلاد درخت ـ شراب شاعرانه ! ۱۱ ـ از حروف ندا ـ فروختنش دلیل دشمن است ـ قرض .

۱۲ ـ شامپوی گیاهی ـ رفیق جون جونی حوا ـ این یکی هم رفیق جون جونی "رامین" است . ـ روپوش قبا . ۱۳ ـ دسر دیپلم ـ گوشه‌ای بی سر خر ـ دریا !

۱۴ ـ پارو بودسرش پرید ـ مال جم بوده است ـ زمین های قابل کشت !

۱۵ ـ نوعی تب است ـ مترسک جهانی .

چپقی !

۱ ـ کراوات گردن کلفت ـ ماموری برای رتق و فتق کردن مسئله عبور و مرور .

۲ ـ ترشی چلوکباب ـ باادب ـ دستی .

۳ ـ گرگ بود شکمش را پاره کردیم ـ عنصر شیمیائی ـ نوعی شیرینی و قمار ـ پلکان اسب .

۴ ـ از کشورهای قدیمی ـ آچار شکسته ـ از گرفتنی‌های ماه صیام ـ وسیله‌ای برای نجارها !

۵ ـ این را محکم ببندید تا سرما بدرون خانه‌شما نیاید ـ پینه‌دوز حشرات ـ همان فلانی است !

۶ ـ قاعدتا "جلوی آب می بندند ـ گهواره ـ شغلی غیر قانونی و شرعی !

۷ ـ رودی در اروپا ـ ممه بود ولی مقداری از اونولولو خورد ـ نقل و نبات درازگوش !

۸ ـ بعضی‌ها به‌کفش دارند ـ یکی از نشریات عصرانه ـ خانهٔ عربهاست ولی برای قاتل هم بپا می‌کنند .

۹ ـ بیماری خطرناک ـ دلخورها باید بزنند ـ عروس خانم تا نگیرد چهره‌نشان نمی‌دهد !

۱۰ ـ آپارتمان زنبور ـ لقبی در اروپا ـ هویج خورده شده !

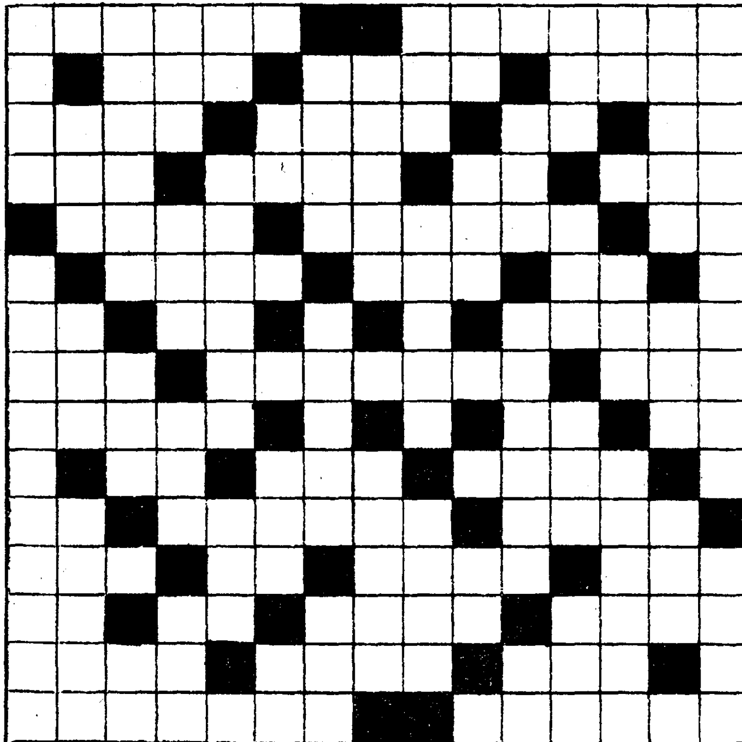
۱۱ ـ هرگز نمی‌زاید ـ جلاد بیابان و لاک پشت خیابان ـ یازده !

۱۲ ـ نامی برای دختر خانم ها که تلفن بهش می‌زنید جواب نمیده ! ـ خواب شیرین ـ راه بی انتها ـ هزار تاش یک کیلو میشه !

۱۳ ـ مدرسه قدیمی‌ها ـ یکی از کشورهای عربی ـ صدای بزغاله ـ اشاره بدور .

۱۴ ـ گندم پخته ـ قنداق شمشیر ـ دایره توسری خورده !

۱۵ ـ به نوشیدنی های الکلی گویند ـ نزدیکش نروید ممکن است منفجر شود !



داروخانه‌ها از بد خطی پزشکان شکایت دارند

۱
مطب دکتر

۲
داروخانه

۳
این چه خطیه؟! نسخه رو ببر پیشش، بگو خوش خط‌تر بنویسه

۴
داروخانه

۵
مطب دکتر

۶
مطب دکتر

۷
داروخانه

۸
آهان حالا شد یه چیزی! ...... ولی متأسفم، هیچکدوم از دواها رو نداریم!

بدون شرح

غلامرضا ازهاری و غلامعلی اویسی در خارج علیه انقلاب ایران توطئه می‌کنند.

" جرايد "



دو غلام

بـــروز رزم ، دمـــی کز ســـلاح آتشـزای
بجـان پیر و جوان تیـــر مرگ می‌باریـد
به خلق ،مادر ازهـــاری و اویســی گفـــت
کزیـــن دو نامگـــذاری خطای ما پیداست
نه آن غــلام " رضا " و نه این غلام "علی"
غلام " شمر " بود آن‌واین غلام "یزید".

آماده...

روزی شاه سابق در مدت اقامتش در جزیرهٔ باهاما، برای گردش به باغ وحش جزیره رفت و از متصدی باغ پرسید. آقا، شما اینجا حیوانات وحشی را نگهداری می‌کنید؟

متصدی باغ وحش جواب داد. بلی قربان، در خدمت آماده‌ایم!!

تابعیت عجیب!

مسئله حقوقی.

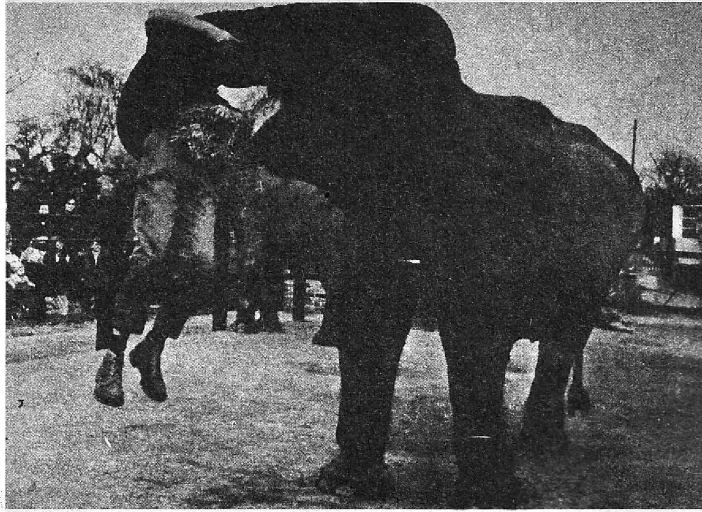
ـ اگر یک زن عراقی در فرودگاه رم وضع حمل کند، بچهٔ او تابعیت کدام کشور را خواهد داشت؟

جواب. عراقی!!

صاحبخانه عاقل

صاحبخانه به دزد ـ اگه میخوای به پلیس تلفن نکنم باید تلویزیون مارو با خودت ببری!

" بهروز "



انسان به فیل ــ داداش دوراهی قلهک پیاده م کن!

حرف‌های دونبش

ـ قبل از اینکه فرق سرم را باز کنم، تعداد کل موهایم را بخش بردومی کنم!

ـ چون گلوله طاقت دوری تفنگ را نیاورد از وسط راه برگشت!

ـ برای گربه تحقیرآمیز است که با «مرگ موش» خودکشی کند!

ـ ادم بدبین با خورشید، آدم برفی درست می کند!

ـ اگر بخواهم پرنده ای را محبوس کنم قفسم را به بزرگی اسمان می سازم!

ـ هیچکس به اندازه کرم ابریشم مزه محبوس شدن را نچشیده است!

ـ فواصل بین میله های قفس «کاریکاتور» آزادی هستند!

آزادی بی موقع!

دوستی تعریف میکرد که :

در گذشته پیش یک حق‌العمل‌کار که خانه‌اش در عین حال دفتر کارش هم بود ، کار میکردم . اوایل تابستان بود . سرایدار ساختمان ، یک " دم جنبانک " را با قفسش به او هدیه داد . ارباب ما از این هدیه خیلی خوشحال‌بود . هرچه باو گفتم . " دم جنبانک یک پرنده خانگی و قفسی نیست . . . " به‌خرجش‌نرفت و دم جنبانک را آزاد نکرد . خواهش کردم که برایش یک قناری ــ که پرنده‌ای خانگی و قفسی است بخرم و " دم جنبانک " را آزاد کند . آنرا هم نپذیرفت .

بیچاره " دم جنبانک " روزهای اول دیوانه‌وار خودش را به در و دیوار قفس زد . اما بعدازمدتی ، نمیدانم به زندانش عادت کرد یا چه شد که کم‌کم آرام گرفت و گاهی هم میخواند .

دیگر وقتی برایش آب و دانه تو قفس میگذاشتیم ، فرار نمیکرد .

تابستان گذشت ، پائیز هم گذشت ، زمستان رسید . با رسیدن سرمای زمستان " دم جنبانک " هم از خواندن و خورد و خوراک افتاد . دانه‌ها را با بی‌میلی می‌چید . چند روز بعد فهمیدیم که بیچاره " دم جنبانک " مریض شده . من برای‌اینکه این مرغ بیچاره قبل‌از اینکه روی آزادی را ببیند خواهد مرد ، غصه‌دار بودم .

برف می‌بارید . من فکر کردم هر چه باداباد ، بهتر است آزادش کنم تا به حال خودش هر کاری میخواهد بکند و هر جایی میخواهد برود .

در قفس را باز کردم و از پنجره پروازش دادم . " دم جنبانک " پرید و روی شاخه پر برف درخت روبرویی نشست ، اما از آنجا دور نمیشد . هر چه کیش کیش کردم و دستم را تکان دادم ، از روی شاخه نپرید .

غصه‌ام بیشتر شد . من چرا باید در این سرمای زمستان و میان برف او را آزاد میکردم . فکر کردم شاید خودش بخواهداز نو بپردو بیاید توی‌قفس. قفسش را گذاشتم توی باغچه ، در قفس را هم باز گذاشتم . خیلی سعی کردم " دم جنبانک " را به قفسش برگردانم ، اما موفق نشدم . رفتم دنبال کارم .

عصر شد . هوا نیمه‌تاریک بود . کارم تمام شده بود . میخواستم بروم‌خانه ، یکهو به یاد "دم‌جنبانک" افتادم . رفتم تو باغچه ، یک سیاهی توی قفس به چشمم خورد . بله " دم جنبانک " آمده بود تو قفسش و روی شاخه‌ای که توی قفسش برایش کار گذاشته بودند نشسته بود . هیچ تکان نمیخورد . وقتی قفس را بلند کردم ، " دم جنبانک " از روی‌شاخه افتاد کف قفس . بیچاره به قفسش پناه آورده بود ، اماهمانجامرده‌بود .

عزیز نسین

کاریکلماتور

از : پرویز شاهپور

* قلبم در خونریزی مغزم دست داشت.

* برای پرنده به نشانی گل نامه نوشتم.

* نگاهم از روی ماهت تقاضای پناهندگی کرد!

* سایه‌ام با قوه جاذبه زمین روی هم ریخته!

* دهان در ورودی دستگاه گوارش و در خروجی دستگاه ناطقه است!

* موشی پیدا نمی‌شود که راه دهان گربه را بلد باشد؟

* اگر قلبم را با نگاهت کوک نکنی میخوابد.

* گندم را قبل از ماآسیاب جویده.

* ماهی‌ایکه سریع‌تر از رودخانه حرکت کند به دریا نمی‌رسد!

* وقتی چشمت را می‌بندی مژگانت قلبم را تبدیل به جا سنجاقی می‌کند.

* گل وجودم را بر مزارم نثار کردم!

* صدای پایت ضربان قلبم را تکثیر می‌کند!

* سقف رنگین کمان چکه می‌کند!

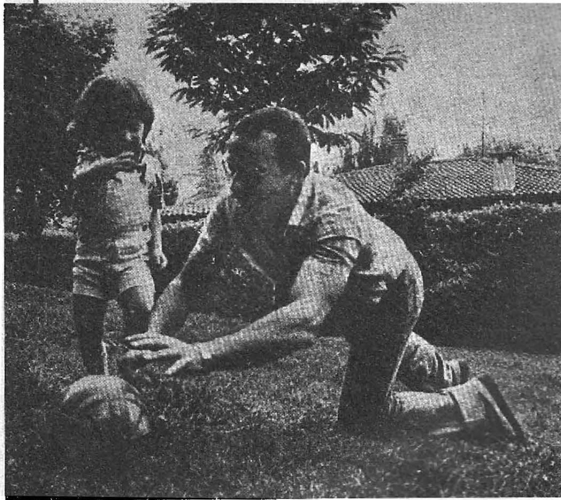
* خود نویسم را از سیاهی چشمم پر کردم و روی کاغذ سفید پوستت برایت نامه عاشقانه نوشتم!

* آب مجوف ماند تا بتواند خاطره آب تنی‌ات را جاودانه تکرار کند!

* آئینه را تنها نمیگذارم!

* چشم آئینه همیشه باز است!

" بزودی وزارت ورزش تشکیل میشود " جراید "



عکس یکی از کارمندان عالیرتبهٔ وزارت ورزش راهنگام اضافه‌کاری درخانه‌اش نشان می‌دهد!

ماجرای عبید!

عبید زاکانی شاعر و طنزپرداز معروف را همه میشناسیم و ایضاً معتقدیم که عبید اگر در قید حیات بود تا حالا یه کاری دست خودش داده بود.
میگن عبید در واپسین روزهای حیات یک بیت شعر سروده و در گاوصندوق خانه‌اش گذاشته بود و درش را قفل کرده بود! در موقع مرگ وصیت کرد که فرزندانش محتویات صندوق را به ارث ببرند!
بعد از مرگ عبید وقتی فرزندانش به سراغ ارثیهٔ پدر رفتند با تعجب مشاهده کردند که پدرشان در آخرین لحظات حیات نیز دست از مطایبه بر نداشته است چون داخل گاوصندوق این بیت را گذاشته بود.
خدای داند و من دانم و تو هم دانی
که یک فلوس ندارد عبید زاکانی!

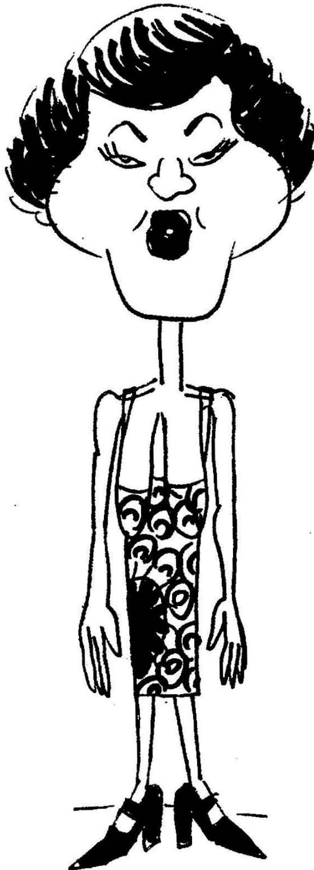


این عکس را برای عبرت شما چاپ کردیم که کاملاً هشیار باشید و جیب برهای حرفه‌ای را دست کم نگیرید!

۲ هزار تومان نقد و جرینگی جایزه بهترین شعر و مطلب فکاهی!

تو این وانفسای بی پولی بروبچه‌های فانوس پول رویهم گذاشته و دوهزار تومان نقد و جرینگی جایزه برای بهترین شعر و مطلب فکاهی که خوانندگان مجله ارسال دارند درنظر گرفته‌اند مطالب و اشعار فکاهی خودرا به آدرس تهران ـ صندوق پستی ۱۹۴۷ ارسال دارید. ضمناً یادتان نرود شماره حساب بانکی‌اتان را نیز ضمیمه کنید تا در ریختن پول جایزه به‌حساب شما برای ما مشکلی پیش نیاید!

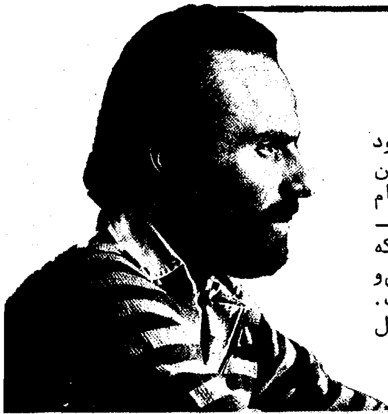
به مناسبت بی پولی و سرگردانی گروهی از هنرمندان طاغوتی در خارج!



امروز

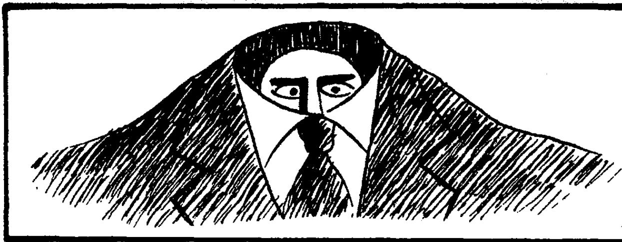


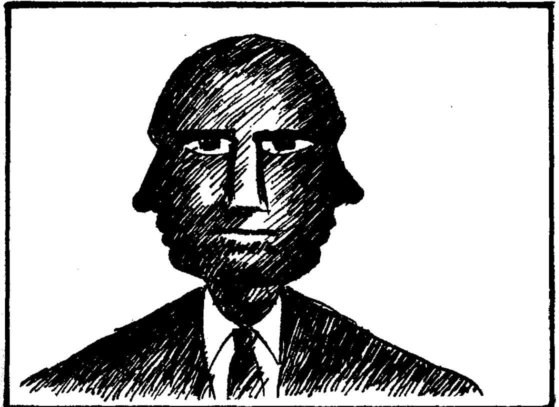
دیروز

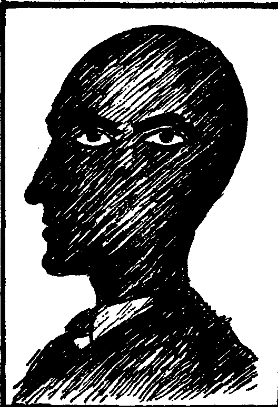


جواد علیزاده کاریکاتوریست معروف مطبوعات از این هفته یک صفحه از طرحهای خود را تحت عنوان "طنزسیاه" در اختیارما خواهد گذاشت. "علیزاده" فارغ التحصیل رشته زبان انگلیسی بوده و از سال ۱۳۵۳ بصورت حرفه‌ای به کاریکاتور پرداخته است. علیزاده در تمام زمینه‌ها " کاریکاتور روزنامه‌ای ــ سیاسی ــ طراحی ــ فکاهی و عامیانه ــ هنری و سورئالیسم ــ هزلی ــ گرافیک ــ چهره پردازی و تهیه پوستر و آفیش" فعالیت دارد. لازم به تذکر است که این طرحها بدور از مسائل سیاسی و اجتماعی از نکات اعجاب آور، ضد منطق، باور نکردنی و بعید و ابداعات شگفت الهام می‌گیرد که ریشه چنین مکتبی را میتوان در هزلیات جدید یافت. امید است که این طرحها که بیشتر انگیزه پیدایش وهم و خیال است تا اسباب خنده، مورد قبول خوانندگان عزیز قرار گیرد.

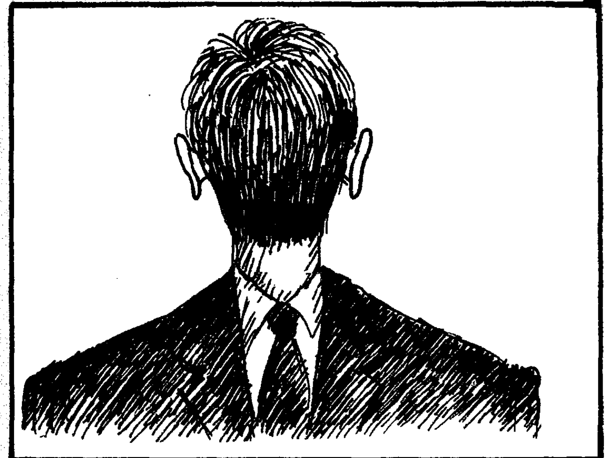
طنز سیاه!

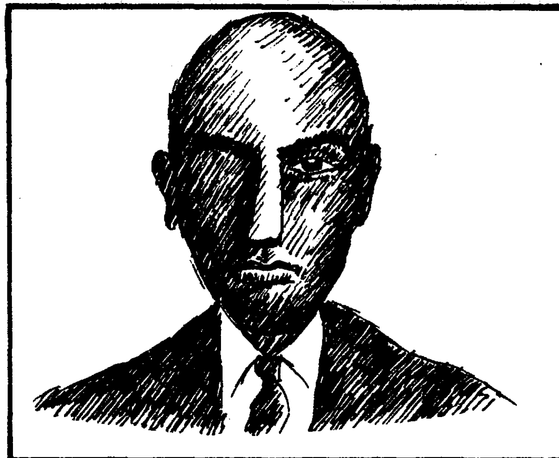












فانوس

سال اول ـ شماره يك

يكشنبه ۲۵ شهريور ۱۳۵۸

قيمت فقط : ۵ تومان ناقابل !



بازرگان از تلويزيون انتقاد كرد .



